

سخنرانی پرفسور کلودکو در جمع مدیران مرکز تحقیقات استراتژیک خصوصی سازی در ایران استفاده از تجربیات لهستان

عصر بخیر. متشکرم از دعوت شما و امکان بحث درباره موضوعی که به آن اهمیت می‌دهیم. فکر می‌کنم زمانی خواهیم داشت که بر روی موضوعات زیر در میزگرد بعد از ظهر تمرکز نماییم: اصلاحات اقتصادی، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت.

من دیدگاه‌هایی را بر اساس چشم‌انداز خودم ارائه می‌دهم که منحصر بفرد و البته جالب برای شما خواهد بود زیرا کار و هدف من در واقع دو در یکی است زیرا به عنوان دانشمند و استاد دانشگاه من هم چنین کار می‌کنم به عنوان مؤسس و مدیر مؤسسه تایگر بر روی تغییر ساختار، جهانی‌سازی و تحقیقات اقتصادی در دانشکده تجاری کازمینسکی که دانشکده‌ای پیشرو در مرکز اروپاست.

بنابراین در اصل من دانشگاهی هستم.

استاد دانشگاه محقق و معلم هستم اما از آنجایی که نظر من همواره به شکل تأکید بر سیاست کاری بوده است و این امر بسیار مهم بوده است در برخی از سیاست‌هایی که اجرا شده در سایر بخش‌های دنیا و به ویژه در لهستان از من دعوت شد تا به دولت بپیوندم و

من به عنان معاون نخست‌وزیر و وزیر اقتصاد دو بار خدمت کردم در 94، 97 و 2002 و 2003 تاکنون و برای این که به شما نشان دهم چگونه شرایط در طول این دوره تغییر کرد. می‌بینید که فراز و نشیب‌هایی وجود داشته و این امر اتفاق می‌افتد نه بخاطر یک حلقه تجاری بلکه بخاطر یک حلقه سیاسی و سیاست‌هایی که اجرای می‌شوند در کشورهای خاص. بنابراین اگر لهستان را به عنوان یک صحنه تلقی کنیم من فکر می‌کنم از دیدگاه کشورهای دیگر موضوع موفقیت‌آمیز بوده است. در بین کشورهای پس از کمونیست باید اذعان کنیم که ما دستاوردهای زیادی داشتیم در طول آن دوره زمانی، که درباره آن صحبت می‌کنیم. 17 سال پیش، جهان در نقشه به این صورت بود لهستان اینجا است و ما سه همسایه داشتیم شوروی سابق، چکسلواکی سابق و GDR سابق و پس از مذاکرات میزگرد که منجر به خاتمه نظام سوسیالیستی و کمونیست سابق شد.

من در آن میزگرد به مدت دو ماه شرکت کردم.

ما اولین کشوری بودیم که به سمت بازار کامل، جامعه مدنی و دموکراسی سیاسی حرکت کردیم. بنابراین نکته‌ای که باید گفت این است که این سه فرایند در لهستان و سایر کشورهای شرق اروپایی همزمان پیش می‌روند. این فقط درباره خصوصی‌سازی و اقتصاد متکی بر بازار نیست بلکه درباره دموکراسی سیاسی و ساختن جامعه مدنی است.

ما به شرایطی رسیدیم که هم‌اکنون در آن قرار داریم و هیچ کدام از اعضای سابق دیگر وجود ندارند. بنابراین لهستان تنها کشور جهان است که به عمق فرایند رسید و هر سه همسایه را تغییر داد هر سه به تاریخ پیوستند و ما اکنون هفت عضو جدید داریم که عبارتند از روسیه، لیتوانی، بلاروس، اکراین، اسلواکی، جمهوری چک و آلمان متحد. اما از آن زمان شرایط به صورتی تغییر کرده که در واقع ما نسبتاً سریع رشد می‌کنیم. اگر با اقتصاد جهان مقایسه کنیم، لهستان مورد موفقیت‌آمیزی بوده است. ما از اقتصاد جهان سریع‌تر حرکت می‌کنیم و ما مثلاً از روسیه سریع‌تر حرکت می‌کنیم که خیلی از ما مهمتر است به خاطر قدرت آنها در سیاست و سایر موارد، اما عملکرد ما مثلاً از چین بدتر بوده است. در هفده سال گذشته از زمان میزگرد و اگر جلوتر برویم اینجا 18 تا داریم شامل مونته‌نگرو و یوگسلاوی سابق و کشورهای شرق اروپا من جمله سه کشور بالتیک. این رشد (GDP) تولید ناخالص داخلی در 1989 است که به عنوان مبدأ گرفته می‌شود. ما همیشه خود را با سال 1989 مقایسه می‌کنیم. زیرا در آن سال تحولات سیاسی این تغییرات را ممکن ساخت و اگر ما این 18 کشور را مقایسه کنیم [که انتظار است بلغارستان و رومانی به اتحادیه اروپا در اول ژانویه 2010 ملحق شوند. ما با 120 میلیون عضو جامعه اروپا می‌شویم] با کشورهای مشترک‌المنافع که 12 کشور بقایای جمهوری‌های شوروی سابق هستند عملکرد ما بسیار بهتر

بوده است و خط رشد در اینجا محصول لهستان است که بیشتر از 50 درصد در رشد GDP کشورهای منطقه سهم داشته است و اگر جلوتر برویم می‌بینیم که حتی کشورهای مرکزی اروپای شرقی که از کشورهای شوروی سابق در جهان پس از کمونیست بهتر عمل کردند، ما عملکرد متفاوتی داشته‌ایم و اینجا لهستان عامل بهتری بوده است. در مقایسه با 1989، GDP، 150 درصد رشد داشته است. در مورد چکسلواکی و مجارستان از صد درصد گذشته است، ولی در مورد اوکراین و روسیه عملکرد آنها خیلی پایین‌تر از آن چیزی است که در 1989 بود. شما باید از فاجعه‌ای که در مرکز اروپای شرقی و روسیه اتفاق افتاد آگاه باشید. اگر تمام کشورهای پس از کمونیست را در نظر بگیریم - (یعنی 28 کشور با 400 میلیون جمعیت) - فقط در 2006 GDP برای هر فرد در سطح 1989 مانده است. بنابراین از دیدگاه تاریخی GDP ما در همان سطحی قرار دارد که هنگام سقوط نظام کمونیستی بود که بیشتر بخاطر کوچک‌سازی‌هایی است که ما داشتیم در چند سال، که کوتاه‌ترین آنها در لهستان فقط دو سال و طولانی‌ترین در اوکراین بیش از ده سال طول کشیده است و فقط پس از آن، نرخ رشد داشته‌ایم. بنابراین برخی کشورها از دیگران بهتر عمل کرده‌اند که لهستان یکی از آنهاست.

از دیدگاه نهادی و پویایی اقتصادی، باید تأکید کرد که این تصویر زیبا نتیجه دوره‌های مختلف زمانی است و من به چهار دوره

زمانی مشخص اشاره می‌کنم. اول: مرحله درمان شوک که من ترجیحاً آن را شوک بدون درمان می‌نامم، چون شوک‌های غیر ضروری زیادی وجود داشت و درمان زیادی نبود در ابتدای دهه 90، زیرا سیاست غلط بر اساس تئوری اقتصادی غلط وجود داشت که بیشتر همگام با توافق روسیه بود که توجه زیادی را به آزادسازی و خصوصی‌سازی و سیاست‌های مالی خشن می‌داد و توجه کافی به جنبه نهادی توسعه داده نمی‌شد. چارچوب نهادی برای توسعه اقتصادی و محیط اقتصادی رقابتی و همچنین غفلت می‌کرد از تأثیرات جانی اجتماعی برنامه ثبات‌سازی که در طول این سالها اجرا می‌شد. بنابراین ما 20 درصد GDP را از دست دادیم و بیکاری از صفر به 17 درصد رسید و در حقیقت هزینه این اصلاحات بیش از حد بود و نتایج خیلی کمتر از آنچه بود که وعده داده شده بود. سپس وارد دوره سیاسی می‌شویم که در لهستان دموکراسی وجود دارد ما هر چندگاه انتخابات مختلف داریم هر 4 سال انتخابات مجلس و هر 5 سال انتخابات ریاست جمهوری داریم و هر چند سال انتخابات محلی را داریم که همین چند روز پیش به پایان رسید. این دوره، دولت‌های مختلف و سیاست‌های مختلف داریم. دوباره آزادسازی و خصوصی‌سازی ادامه یافت.

ولی نگرانی بیشتری در مورد نهادینه کردن دولت رشد قابل توجه، تجدید ساختار اقتصادی و حمایت از مکانیزم‌های بازار انرژی و عدم دخالت دولت بود. بنابراین نرخ رشد در هر کدام 6/8 درصد بود یا

28 درصد به ازای هر شخص در طول این چهارسال. ما نام تایگر (Tiger) را گرفتیم در اروپا. [مؤسسه ما نام خود را از این عبارت نگرفته است زیرا ما مخفف تغییر ساختار (T)، اطلاعات (I)، جهانی سازی (g) و تحقیقات اقتصادی (er) هستیم]. تورم دو درصد کاهش یافت و اشتغال یک سوم افزایش و ما به OECD ملحق شدیم. من به عنوان معاون نخست وزیر انتخاب شدم در جولای 1996 (ده سال پیش)، بنابراین، نسبتاً از نظر نهادی پیشرفته محسوب می شدیم که شایسته بود عضو OECD شدیم که خود دلیلی بر تداوم اصلاحات ساختاری بود و نهادینه کردن. وقتی درباره نهادها صحبت می کنم منظورم قواعد بازی است. قواعد اجرا در بازار که در قانون نوشته شده اند و تحت قانون اجرا می شوند توسط سازمان های مناسبی از طرف دولت و ساختار اقتصاد و غیره و همچنین عادات و رسوم. وقتی من درباره نهادها صحبت می کنم یک مورد خوب برای مقایسه ترافیک است. ترافیک یک نهاد است. چگونه رانندگی می کنیم، کی رانندگی می کنیم و چه موقع متوقف می شویم، چقدر سریع می توانیم برویم، چطور پارک می کنیم و غیره. بنابراین من فکر می کنم در ایران، شما همان ترافیکی را دارید که مثلاً در آلمان است اما شما کاملاً متفاوت رانندگی می کنید. بعضی اوقات حتی بر خلاف ترافیک. در پیاده رو پارک می کنید، یا دیده آم اتومبیل هایی که زیر تابلو پارک ممنوع پارک شده اند. بنابراین موضوع صرفاً مقررات نیست که در قانون نوشته شده اند.

بلکه موضوع اجرای قانون یا اطاعت از آن به شکل فرهنگی و عاداتی است و فرایند نهادینه کردن در هر بازار انرژی فرایندی طولانی است. شاید در کشورهای پس از کمونیست طولانی‌تر باشد.

سپس تغییر دیگری در سیاست بود که نئولیبرال یا آزادی‌جدید بود ولی این نئولیبرالیسم لهستانی و اروپای شرقی کاملاً ابتدایی بوده و خصوصی‌سازی ادامه داشت اما در آن زمان کوچک‌سازی دولت به شدت انجام شد. من عنوان این تابلو (حداقل‌سازی دولت) را دوست ندارم زیرا نباید دولت را به حداقل رساند. ما باید دولت را کوچک کنیم. اما موضوع دولت موضوع سایز و اندازه نیست و در بحث اقتصادی باید عمل‌گرایانه باشد زیرا، برخی اوقات می‌خواهیم دولت را حفظ کنیم همانند زمانی که دولت مشمول همه چیز بود. به من به عنوان یک دانش‌آموز گفته شده بود که در طول دوره شش‌ساله برنامه 1956 - که اکنون برای ما دوره ماقبل تاریخ محسوب می‌شود - حتی تعداد خیارشورها در برنامه شش‌ساله نوشته شده بود. بنابراین نگرانی درباره گوجه‌فرنگی یا خیار مانند صنعت یا معدن یا کشتی‌سازی همه چیز در برنامه نوشته شده بود.

بنابراین ما در یک انتهای خط - هر چه دولت بزرگتر باشد بهتر است - بودیم و انتهای دیگر این است که هر چه دولت کوچکتر باشد بهتر است. این امر صحیح نیست که بگویم دولت کوچکتر بهتر است اما در آن دوره زمانی بخصوص 1998 و 2001 یکی از اشتباهات بزرگ لهستان در

سیاستگذاری این بود که در کوچکسازی دولت مبالغه کرد. دولت باید کوچک شود و کوچکتر هم شده بود. اما ابزار و ساختار فراهم نبود. کوچکسازی میتواند دولت را تا حدی کوچک کند که نتواند وظایف خود را به انجام رساند و وظایفی هستند که مسئولیت دولت هستند حتی در آزادترین اقتصادها. حتی در آمریکا ما دولتی داریم که آنقدر هم کوچک نیست. حدود 30 درصد از GDP توسط مالیات و هزینه کردن آن تعریف میشود. بنابراین یک سوم اقتصاد، اقتصاد دولتی است و مورد تناقض این است که پس از 6 سال از دولت بوش، دولت آمریکا از آنچه 6 سال پیش و در پایان دولت کلینتون بود بزرگتر شده است. بنابراین بر خلاف دیدگاه جهانی که باید دولت را کوچک کرد در هر بازار انرژی چه دولت بعد از کمونیست و چه دولت دیگر، برخی از کسانی که این بحث را مطرح کرده اند لزوماً دولت خود را کوچک نمیکنند زیرا این تمایل وجود دارد که هزینه های دولت افزایش یابد برای هر دلیلی، چه افزایش قوای نظامی باشد یا سرمایه گذاری در زیرساختارها یا سرمایه های انسانی. بنابراین نرخ رشد بیش از هفت درصد بود وقتی من در دولت بودم در بهار 1997 تا 0/2 درصد در آخرین فصل 2001 و این بر خلاف خصوصی سازی مداوم بود و با وجود برنامه تلفیق ما که بیش از پیش پیشرفته میشد در اتحادیه اروپا و آزادسازی اقتصادی در حال اجرا و شما میتوانید قطعاً کوچکسازی دولت را در آن ببینید. چرا؟ چون کوچکسازی و

خصوصی‌سازی اهمیت دارند و به همین صورت کیفیت نهادها و سیاستها مخصوص ترکیب سیاستها که هماهنگسازی آنهاست و این چیزی است که من به دنبال آن هستم. هماهنگی بین سیاست مالی دولت و سیاست پولی بانک مرکزی. تفاوت اصلی بین ایران و لهستان این است که ما مستقلترین بانک مرکزی جهان را داریم. بانک مرکزی فقط در مقابل خدا و تاریخ پاسخگو است. آنها به مجلس گزارش نمی‌دهند و با رئیس‌جمهور هم صحبت نمی‌کنند. آنها با دولت مخالفند و همیشه توصیه می‌کنند که به سمت چپ یا راست برود. از دولت می‌خواهند هزینه‌ها را کاهش دهد کوچک‌سازی نماید سپس پس از آن که همه چیز خصوصی شد اقتصاد فعال می‌شود. اما اینطور نیست در دوره‌های معین زمانی، بخش خصوصی در آلبانی فعالتر بود تا در اسلواکی. اینک اسلواکی ثروتمندترین کشور جمهوری‌های شوروی سابق است.

تنها کشوری است که یورو یعنی پول واحد اروپا را معرفی کرده است و به سرعت رشد می‌کند و آلبانی می‌خواهد تازه رشد کند. زیرا خصوصی‌سازی در این اندازه عامل اقتصادی، رقابتی بودن و رشد اقتصاد کلان نیست بلکه کیفیت نهادها و حاکمیت مهم است. پس آنچه در آلبانی اتفاق افتاد که کشوری کوچک است یا در روسیه که کشوری بزرگ است خصوصی‌سازی بیش از حد بدون گسترش نهادهای بازار بود مخصوص بازار مالی، بازار سرمایه، بازار بورس، کمیسیون امنیت و غیره و در حقیقت نهادها در این چارچوب برای حمایت از این

خصوصی‌سازی عظیم و این تصمیم‌گیری آماده نبودند. بنابراین این کار بیهوده بود و حذف محدودیتهای سیاست مالی تحت این شعار که هر چه دولت کوچکتر باشد بهتر است و سیاست پولی بسیار سخت‌گیر، اقتصاد را به سمت رکود کشاند.

در 2002 ما انتخابات و دولت جدیدی داشتیم که در سیاست مالی خود آنقدر خصوصی‌سازی نمی‌کرد مخصوص سیاست مالی دولت. اما مراقب توزیع و جنبه‌های دیگر هزینه‌های پروژه بود. در حقیقت این دولت بار مالی را از روش تجارت برداشت که بخش تجارت خود عامل مهمی برای سرمایه‌گذاری و بنابراین گسترش بود و سپس تورم همه وقت تحت کنترل بود و نرخ رشد سریع‌تر شد از صفر تا 5 درصد که الان هست. در سال 2005 مجدد کند شد. بخاطر نبودن دولت جدید که سال انتخابات بود. متأسفانه همانطور که در ایران هم می‌بینیم زمان انتخابات به اقتصاد ضربه می‌زند. 2005 زمان انتخابات بود. شاید بعدها افراد مناسبی را برای دولت انتخاب کنیم. اما وقتی رقابت انتخاباتی است اقتصاد به شدت آسیب می‌بیند. شما از لهستان بهتر هستید چون زمان رقابت انتخاباتی شما کوتاه‌تر است. من امروز از دوستان می‌پرسیدم که چه نوع انتخاباتی اینجا دارید در خیابان‌ها تابلو تبلیغاتی نیست. در کشور ما بیشتر اوقات شما رقابت انتخاباتی می‌بینید. چون ما در سال قبل رقابت انتخاباتی برای مجلس و رئیس‌جمهور داشتیم، اکنون انتخابات دولت محلی را داریم بنابراین در 15 ماه گذشته ما

نه ماه رقابت داشتیم و کسانی که درگیر انتخابات هستند عملگرایی زیادی را در مشاغل خود ندارند. ما عضوی از اتحادیه اروپا هستیم که ما را در جهت کاملاً متفاوتی قرار می‌دهد همراه با کشورهای دیگری که عضو اتحادیه اروپا هستند یعنی استونی، لیتوانی، چکسلواکی، لهستان و اخیراً رومانی و بلغارستان روی هم رفته ده کشور پس از کمونیست، 130 میلیون نفر و GDP کمتر از 50% از اروپای قدیم. بنابراین ما راه زیادی را داریم که به برادران ثروتمند خود برسیم. عملکرد ما بر اساس معیار کپنهاگ است.

ما اقتصاد بازار را اعمال می‌کنیم ما باید در اتحادیه اروپا قادر به رقابت باشیم محیط بازار و بخش خصوصی رقابتی است. بنابراین ما در اجلاس کپنهاگ قراردادی امضا کردیم که شاید مهمترین روز در اروپا پس از پایان جنگ جهانی دوم باشد.

سال 2002 در 12 دسامبر اجلاس کپنهاگ برگزار شد و سپس ما به آتن رفتیم و قرارداد تاریخی را امضا کردیم و عضو اتحادیه اروپا شدیم. آخرین نخست‌وزیر کمونیستی اولین نخست‌وزیر غیر کمونیست بود. آخرین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور و همه افراد دیگر در حال خنده و شادی بودند و من فکر می‌کردم.

من درباره آینده نگران بودم که چندان روشن نبود زیرا ما چندین برنامه تجدید ساختار داشتیم، با وجود مشکلات در راه خصوصی‌سازی و آزادسازی و کوچک ساختن دولت. حال قبل از این که به

خصوصی‌سازی بپردازیم اگر سئوالب دربارۀ دولت دارید بپرسید.

بسیار خوب. چۀ مشکلی در خصوص کوچک‌سازی دولت وجود دارد؟ روش ما فعلاً این شده که یک جایگزین بیشتر نداریم. دولت می‌تواند بزرگتر یا کوچکتر باشد و سپس این سئوال مطرح می‌شود که کدام برای رشد اقتصادی بهتر است. جواب این است: دولت کوچکتر، دخالت کمتر، دخالت کمتر در قیمت‌ها، بروکراسی کمتر، فساد کمتر، اگر دولت فاسد است. در بسیاری موارد در کشورهای ضعیف از نظر نهادی، جایی که فرهنگ چندان قوی نیست که با فساد مبارزه کند ما فساد را می‌بینیم. فساد در نیجریه از ایران بیشتر است. در روسیه از لهستان بیشتر است و قطعاً در لهستان نسبت به سوئد بیشتر است و در چین از ایالات متحده بیشتر است. اما باید بگویم که ما اکنون مشکلات کمتری با فساد داریم که 2 یا 4 یا 8 سال پیش داشتیم. اما مشکل اندازه دولت فقط یک جنبه ندارد: بیشتر یا کمتر، کوچکتر یا بزرگتر، زیرا دو جنبه متفاوت وجود دارد: اول اندازه دولت: یعنی سهم دولت در GDP، سهم مالیات که محل درآمد برای دولت است و نسبت هزینه‌های دولت به GDP، من قبلاً گفتم که حدود 30 درصد است. اما در سوییس یا استرالیا. در سوئد در فنلاند، دانمارک، ایتالیا، فرانسه این میزان حدود 50 درصد است. پس در آنجا ما با دولت نسبتاً بزرگی مواجه هستیم. آنها مالیات بیشتری می‌گیرند. با این فرض که دولت می‌داند چگونه پول را هزینه کند و دولت پول بیشتری را نیز خرج

می‌کند تا جاده بسازد، تا در منابع انسانی سرمایه‌گذاری کند تا مدارس را تحت پوشش قرار دهد و غیره. گاهی اوقات من فکر می‌کنم دولت را فقط باید از جنبه تجارت کوچک ساخت. زیرا دولت جهت‌گیری تجاری ندارد. دولت اولویتهای دیگری نسبت به سودآوری و کارایی دارد. دولت می‌خواهد ملت را خوشحال کند می‌خواهد نیازهای اجتماعی آنها را برآورده کند و غیره. پس از موضوع سیاست اجتماعی است. نه بحث کارخانه‌ها. کارخانه‌ها باید رقابتی باشند. دولت باید بر اساس دانش و حاکمیت شرکتی پیش برود و این یک جنبه دیگر از اندازه دولت است که قدرت نهادها می‌باشد. پس ما ممکن است دولت بزرگتری داشته باشیم که ضعیف باشد که به عنوان مثال می‌توان از روسیه در زمان یلتسین نام برد. این وضعیت در مورد نیجر صادق است. اما بعضی اوقات ما دولت بسیار کوچکی داریم که شدیداً دولت ضعیفی است. می‌دانید که دولت گینه بسیار دولت کوچکی است. آنها مالیات زیادی نمی‌گیرند. فقط بخش بسیار کوچکی از اقتصاد تحت نظر دولت است. اما نهادهایی وجود ندارند که از دولت حمایت کنند. مقرراتی وجود ندارد که محیط را برای گسترش آماده کنند که قراردادهای اقتصادی را اعمال کند که از حقوق املاک و دارایی حمایت کند که مقررات را برای واسطه‌گران مناسب تنظیم کند. با عدم وابستگی کامل به دولت، به ملت و جامعه و اقتصاد ملی پاسخگو باشند نه به خدا و تاریخ و بانک مرکزی و غیره. بنابراین

ما يك بُعد داریم. این که چه مقدار از دولت را در اقتصاد داریم. از طریق استخدام، تولید، سهم صادرات و واردات و البته مالیات و هزینه کردن.

و سپس بعد دیگر مطرح می‌شود که کیفیت و قدرت نهادهای ارائه شده از طرف دولت است. یعنی مقررات، قانون، اجرای قانون، بنابراین اگر به موضوع ترافیک برگردیم، می‌توانیم بگوییم بسیار خوب، اگر هیچ اتومبیل، اتوبوس، کامیون در جاده‌ها متعلق به دولت نبوده و خصوصی باشد. می‌توانیم بگوییم: آره، این خصوصی است. اما سپس مقررات مطرح می‌شود که قانون درباره ترافیک است که قانون درباره اجرای ترافیک است که پلیسی است که فاسد نیست و مهمتر از همه احترام به دیگر مردم است و این صرفاً موضوع اعمال قانون نیست. زیرا می‌دانیم که در اروپا شما مجاز نیستید از بوق استفاده کنید در ترافیک شهر. اینجا همه هنگام رانندگی از این علامت استفاده می‌کنند و ...

همه عجله دارند تا از شر جاده خلاص شوند. بنابراین هماهنگی زیادی باید در ترافیک وجود داشته باشد و ترافیک در شهرهایی که تعداد اتومبیل بیشتر است گرفتگی بیشتری دارد. در نیویورک ترافیک خیلی از تهران روان‌تر است نه به دلیل اتومبیل کمتر یا بخاطر این که همه چیز خصوصی شده است. زیرا مقررات بهتر است و فرهنگ ترافیک و اجرای مقررات بهتر است. بنابراین ما باید دولت را کوچک کنیم

اما نباید دولت را ضعیف نماییم. این چیزی است که در لهستان در دهه 20 اتفاق افتاد. آنچه در روسیه تحت ریاست جمهوری افساد اتفاق افتاد و فقط اکنون تحت ریاست جمهوری پوتین قدرت دولت در حال افزایش است. اما قدرت دولت به پلیس مخفی و نیروی امنیتی نیست. دولت باید بخاطر حاکمیت قانون قوی باشد. از طریق شفافیت، از طریق هیأت دولتی که فاسد نباشند، و اینجاست که دولت قدرتمند لازم است. من ترجیح می‌دهم درباره دولتهای بدتر و بهتر صحبت کنم تا دولتهای قویتر و ضعیفتر یا بزرگتر و کوچکتر. قطعاً با توجه به آنچه من می‌دانم شما در ایران نیاز دارید به دولت کوچکتر. اما اگر کوچکتر به معنای ضعیفتر باشد من آن را دوست ندارم. آنچه شما نیاز دارید دولت کارا تر است یا بهتر. یعنی حاکمیت بهتر، مقررات بهتر و اجرای سیاستهای اقتصادی و مالی و غیره. و این معیار است. اما اگر سهم دولت در GDP را در نظر بگیریم و بپرسیم آیا دولت خیلی بزرگ نیست پاسخ این است: بله. دولت بزرگ است زیرا هر چیز، 40 درصد از فعالیتهای اقتصادی، دولت در آن درگیر است به عنوان مدیر، مالک داراییها و این ثابت نمیکند که دولت در مقایسه با داراییهای خصوصی کارا تر است. بنابراین خصوصی سازی باید انجام شود اما چگونه؟ این موضوع دیگری است. اما باید دولت بهتری داشته باشیم یعنی با تقویت چارچوب نهادی برای بازار، اقتصاد بازار، دموکراسی و جامعه مدنی و شما مطمئناً با اروپا همراه نیستید و

روش ایرانی دارید. بنابراین خصوصی‌سازی فقط حذف حاکمیت نیست. امری رایج است و این همان چیزی است که منظور اروپا از خصوصی‌سازی است. خیلی مشکل است که با خصوصی‌سازی مخالفت کرد زیرا بحث‌های خصوصی‌سازی توسط اقتصاددانان حرفه‌ای و غیره دنبال می‌شوند. بنابراین مسئله وجود یا عدم وجود خصوصی‌سازی نیست. سؤال این است که چگونه خصوصی‌سازی کرد و با چه قیمتی خصوصی‌سازی کرد که هزینه خصوصی‌سازی را بپوشاند.

آیا باید خیلی سریع، نسبتاً سریع، کند یا ... غیره باشد و خود تعریف سریع یا کند بودن موضوع دیگری است. می‌توان به لهستان اشاره کرد در دوره درمان شوک که قبلاً توضیح دادم چندان هم درمان نبود در ابتدای تحولات شوک‌های غیر ضروری زیادی وجود داشت که ارتباطی با خصوصی‌سازی نداشت. فقط این روش رادیکال بود که منحصراً شامل آزادسازی و مخصوص آزادی قیمت‌ها می‌شد و همچنین ثبات‌سازی، تا آنجایی که به خصوصی‌سازی مربوط می‌شود در تمام مدت فرایندی کند وجود داشت و این موضوع ده‌ساله نیست زیرا قبل از 1989 ما شروع کردیم ما با 20 درصد بخش خصوصی شروع کردیم در سهم GDP. 80 درصد دولتی بود و این بهترین حالت در بین کشورهای کمونیستی بود. در رومانی تقریباً 100 درصد دولتی بود. در شوروی سابق 95 درصد بود. حتی در چکسلواکی حدود 97 یا 98 درصد بود. پس اقتصاد آنها متکی به دولت بود اما من با تجربیات خود می‌گویم که

دخالت دولت بیشتر در هزینه‌ها بود. اقتصاد مرتبط با بانک مرکزی نبود و قطعاً اقتصاد متکی به بازار هم نبود. این بحثی بود که بازار هیچکدام نبود و برنامه مرکزی نداشت و هیچ کارایی نداشت. زیرا بازاری وجود نداشت. چون نه بازار خصوصی وجود داشت و نه نهادهای بازاری. بنابراین در چندسال گذشته در لهستان و اسلواکی و ازبکستان اقتصاد بازار با سلطه دولت بر بخش خصوصی رایج یافت. اکنون بخش خصوصی سهم بیشتری در GDP دارد، تا حد 85 درصد. اگر با 20 یا 17 سال پیش مقایسه شود. بنابراین پیشرفت را می‌بینید و مطمئناً از جنبه تاریخی اگر کسی تحلیل انجام دهد در 2050 یا 2100 یعنی 94 سال بعد، حتماً آن را یک خصوصی‌سازی بسیار سریع به حساب می‌آورد. چون از معیار تاریخی 17 سال همانند چشم‌برهم‌زدنی است. اما در نظر من این از زندگی هم مهمتر است. زمانی بسیار طولانی است. هنگامی که من معاون نخست‌وزیر در یکی از دولت‌ها بودم قبل از 94-97 و دولت دیگر 2002 و 2003، این سیاست اقتصادی من بود تئوری اقتصادی من.

در اواخر دهه 90 بنابراین در آن دوره من کاملاً باز بودم نسبت به خصوصی‌سازی کند و یا به تعویق انداختن خصوصی‌سازی یا کند ساختن روند کنونی خصوصی‌سازی. هزار نفر داور رابطه خصوصی‌سازی را با روند آن در نظر گرفتند در مورد کارخانه‌ها 73 کارخانه وجود داشت و اکنون 53 تاست یعنی 20 درصد کمتر. بنابراین گفتند تو

آمارگرا هستی و اصلاح‌گر بی‌انصاف. این بحث همگانی است رسانه‌ها آزادند و کمتر پاسخگو هستند بنابراین فشار از جانب رسانه‌ها بد که سریع‌تر حرکت کنیم در حالی که خصوصی‌سازی در جهت اشتباه پیش می‌رفت. در حقیقت پاسخ من برای روند صحیح خصوصی‌سازی و آزادسازی این است.

من به یک مخالف پاسخ دادم. انجیل را بخوانید. انجیل می‌گوید: درباره ابزار فکر نکنید. درباره آنها با محصولشان قضاوت کنید و این محصول ماست می‌بینید که سیاست اقتصادی چه محصولی داشته است. بنابراین خصوصی‌سازی باید به شکل مسئولانه اجرا شود. یک هزینه خصوصی‌سازی ساختن نهادهاست. در روسیه به دلایل پوپولیستی در دوره یلستین، و به دلایل مشابه در چکسلواکی سابق، در دوره نخست‌وزیر کلاوس که حال رئیس‌جمهور شده است. آنها برنامه‌ای را اجرا کردند که خصوصی‌سازی بزرگ نام داشت یا خصوصی‌سازی آزاد. آنها دارایی‌ها را می‌دادند به شکل اوراق بهادار به تمام مردم کشور. این در دهه 90 اتفاق افتاد. ما مالکان بیشتری از سرمایه داشتیم در روسیه نسبت به آمریکا. اما آیا بازار نسبت به آمریکا بیشتر سرمایه‌داری بود؟ هرگز. و هرگز چنین نخواهد شد.

حداقل در طول زندگی ما. ما مالکان خصوصی بیشتری داشتیم. در البانی و یوگسلاوی، اسلواکی ثروتمندترین کشور پس از کمونیست و عضو اتحادیه اروپا بود. و آلبانی فقیرترین که در بحرانی اقتصادی

قرار داشت در 98-1997. چرا؟ چون بخش خصوصی بیش از حد وجود داشت؟ نه. چون که نهادهای اصلاحی خوبی برای بخش خصوصی وجود نداشت. اگر ما اوراق بهادار را به مردم فقیر یا همه مردم بدهیم، فقط حقوق مالکیت را به شکل رسمی انتقال می‌دهیم. یک کارخانه آب معدنی وجود دارد که 100 درصد دولتی است. ما آن را به شکل سهامی عام درمی‌آوریم و سهام آن را منتشر می‌کنیم. می‌توانیم آنها را بفروشیم یا واگذار کنیم. به هر کس و یا به گروه‌های منتخبی از مردم. در نهایت چه می‌شود؟ به جای یک مالک ما به عنوان مثال یک میلیون مالک داریم اما مدیریت چه؟ حاکمیت شرکتی چه؟ رقابت چه؟ این موضوعات مورد نظر قرار نگرفت. اگر ما مالک بیشتری داشته باشیم مدیریت بهتری خواهیم داشت. در حقیقت بطور کامل اداره تجارت را از دست می‌دهیم.

حداقل در زمان کنونی دولت مسئول مدیریت دارایی‌های دولتی است. بنابراین خیلی مهمتر از صرف انتقال حقوق مالکیت که ما به عنوان خصوصی‌سازی به آن می‌نگریم و درس ویژه از تجربه اروپای شرقی در اسلوواکی یا چک و یا روسیه ساختن نهادهاست. بنابراین وقتی درباره خصوصی‌سازی صحبت می‌کنیم باید آن را مطرح کنیم. مهمتر از خصوصی‌سازی بزرگ نهادهای بازاری است، در بازار سرمایه، بازار بورس، معاملات خارج از بورس، قانون بازار بورس، قانون خصوصی‌سازی، قانون بازار اوراق بهادار و ما باید واسطه‌گران مالی

را توسعه دهیم. بخش بانکی، بانک‌های بازرگانی، بانک‌های سرمایه‌گذاری، مشاوران سرمایه‌گذاری حرفه‌ای و غیره. اگر اوراق بهادار را به مردم عادی بدهیم آنها نمی‌دانند با آن چه بکنند. آنها در روسیه آن را با یک بطری ودکا عوض کردند شاید در ایران با یک بطری لیموناد عوض شود. آنها اوراق را نمی‌خواهند زیرا برایشان معنی ندارد. بازار تعیین می‌کند که اوراق چه بهایی دارند. در روسیه ارزش آن یک بطری ودکا بود. بنابراین بعد از چندماه و سال، ما این چندمیلیون سرمایه‌دار را نداشتیم و این نسخه پوپولیستی سرمایه‌داری منجر به توزیع مجدد دارایی‌ها شد. بنابراین می‌گویم که طرفداری از کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی به هر وسیله در بسیاری موارد نه در همه موارد خوب است اما بازار خصوصی همیشه خوب نیست اگر ما انحصار داشته باشیم هرگز نباید خصوصی شود. هرگز. انحصار خصوصی به مراتب از انحصار دولتی بدتر است و اگر انحصار خصوصی شود کنترل آن از دست می‌رود.

زیرا دیگر تجارت دولتی نیست. مثلاً اگر یک خدمات تلفن وجود داشته باشد و خصوصی شود در بازار تا حد ممکن با قیمت بالا حساب خواهد کرد بدون هیچ ترحمی. بنابراین باید اول انحصار را برداشت و رقابت ایجاد کرد. خصوصی‌سازی در صورتی معجزه می‌کند که بازار رقابتی باشد. اگر بازار رقابتی نباشد، صبر کنید. خصوصی‌سازی نکنید. حتی اگر به مخالفت با اصلاحات متهم شوید. این که شما

کمونیت هستید یا لکه ننگ یا هر چیز دیگر. شخص باید به اندازه کافی قوی باشد که در مقابل این اتهامات بایستد. در حالی که نهادهای بازار را می‌سازد. اما ریسک دیگری نیز وجود دارد. کسانی که خصوصی‌سازی را دوست ندارند. به دلایل ایدئولوژیکی یا سیاسی. آنها همین استدلال شما را خواهند آورد. آنها می‌گویند حتی پروفیسور کولووکو می‌گفت که شما باید نهادها را بسازید. هنوز برای خصوصی‌سازی خوب نیست و صبر کنید. بنابراین ممکن است از آن برای هدفی منفی استفاده شود. این هنر تعریف سیاست است. هنر این که شخص می‌داند چه می‌کند. اگر شخص جزو محافظه‌کاران باشد می‌تواند همین استدلال را علیه خصوصی‌سازی بیاورد. اما منظور او در واقع این نباشد که الان زمان برای منظم ساختن نهادهاست، نهادینه کردن، توسعه واسطه‌گران مالی، یاد گرفتن خودمان و آموختن به مردم که چگونه عمل کنند، چگونه مطابقت دهند خود را با قانون، چطور قواعد بازی را بفهمند و چگونه آنها را رعایت کنند. تا در امان بمانند. اگر رانندگی امن نباشد مالکیت سرمایه نیز امن نخواهد بود.

از بین می‌رود یا تلف می‌شود. این هنر ظریفی است که نیاز به دانش دارد و مردم این دانش را ندارند. بسیاری از آنان نمی‌فهمند ما درباره چه صحبت می‌کنیم. بنابراین ما نیاز به واسطه‌گران حرفه‌ای داریم که باید دانش را انتقال دهند و سادگی ما در موارد

روسیه و جمهوری چک را در مورد این که جمعیت (مردم) را تجاری کنیم از بین ببرند. اما در مورد این که توزیع مجدد آزادانه دارایی‌ها. بحث تئوریکي بحثي قوي است و بحثي صحيح، اگر دارايي‌هاي دولتي - يعني دارايي‌هاي ملي - دولت به معنای ملت و ملت به معنای جامعه است - بنابراین اگر پالایشگاه نفت در ایران است که دولتي است به این معناست که هر شهروند ایرانی - هر نفر از 70 میلیون جمعیت - يك سهم در آن دارد. از نظر فني اشکالي وجود ندارد شما مي‌توانيد این شرکت را به يك شرکت سهامی عام تبدیل کنید و بگویید که مثلاً ارزش آن 70 میلیون دلار است و اوراق را چاپ کنید یا الکترونيکی کنید و کامپیوتری نمایید و بگویید هر شهروند ایرانی مالک يك برگه است يك دلار سهم در پالایشگاه ایران. بنابراین شما 70 میلیون نفر سرمایه‌دار دارید. چون آنها مالک هستند. اما چه حاصل؟ آیا رقابت بیشتر می‌شود؟ آیا شما با پالایشگاه بریتانیا رقابت می‌کنید؟ سؤال هنوز باقی است. مدیریت کجاست؟ حاکمیت شرکتي کجاست؟ رقابت کجاست؟ سرمایه‌گذاری جدید از کجا می‌آید؟ بنابراین از دیدگاه مردم در خوزستان ما نمی‌دانیم برگه‌ها برای چه هستند. شما فقط می‌خواهید مردم را با 70 میلیون دلار ساکت کنید و شما این 70 میلیون دلار را در بودجه می‌آورید و سپس می‌خواهید مردم فقیر را کمک کنید و آنها را مالک کنید. هنگامی که من معاون نخست‌وزیر بودم طرفدار مردم فقیر بودم. مردم ثروتمند می‌دانند چگونه به خود

کمک کنند. بدون حمایت دولت. اما مردمی هستند که حداقل نیاز به تحریک دارند تا قادر شوند که به خود کمک کنند. بنابراین پول باید به عنوان مثال در آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری شود و با بی‌سوادی مقابله شود. هنوز 20 درصد بی‌سوادی در کشور وجود دارد. این روش منطقی خصوصی‌سازی است. اما همزمان باید واسطه‌گران را تعریف کرد. بانک‌های سرمایه‌گذاری، بازار بورس، جایی که سهام را می‌توان فروخت به بهترین خریداران، اوراق در بازارهای سطح دوم مبادله می‌شوند. خصوصی‌سازی بدون بازارهای سطح دوم پیشرفته و پیچیده موفق نمی‌شود. یعنی بازار بورس. یعنی مقررات بازار بورس، یعنی کارگزارانی که می‌دانند چه کار کنند و سیاست به معنای استفاده از بازار بورس با هدف توسعه اقتصادی است. نه فقط به نفع سرمایه‌گذاران که فقط به حداکثر ساختن نرخ بازگشت سرمایه فکر می‌کنند. آنچه ما به عنوان مثال در اروپا انجام دادیم.

این استدلال‌ها از نظر ایدئولوژی صحیح هستند. این که می‌گوییم این دارایی دولتی است. متعلق به ملت است. بیایید آن را به ملت واگذار کنیم نه به شکل کمونیسم یا اقتصاد دولتی بلکه به شکل سرمایه‌داری ملی. هر کس سهم یکسانی می‌گیرد. ما این بحث را در لهستان داشتیم. هر کس یعنی چه کسی؟ هر کس که بتواند رأی بدهد، چه موقع؟ امروز یا روز رأی‌گیری؟ اگر روز رأی‌گیری چه روزی؟ امسال یا انتخابات بعدی؟ بنابراین حتی اگر برای پاسخ به سؤال افراد

18 ساله را ملاك قرار دهيم. باز هم پاسخ صحيحي نداريم. مثلاً متولدان تا اول ژانويه. اما کدام سال؟ چرا کسی که متولد اول دسامبر است سهم می‌برد و متولد اول ژانويه نمی‌برد؟ ممکن است يك بنيادگرای دیگر پیدا شود و بگوید این عادلانه نیست باید برای هر کسی باشد که در لهستان زندگی می‌کند. باز این سئوال پیش می‌آید اگر زنی حامله باشد آیا يك نفر است یا دو نفر. اگر او دوقلو زایمان کند چه؟ او باید سه کوپن دریافت کند. این موضوع دیوانه‌کننده است. و به راه حل عملي منجر نمی‌شود. اما ما به اندازه روسیه پیش نرفتیم که سهام را به همه بزرگسالان بدهیم همانطور که در چکسلواکی هم انجام شد.

در 1990 من شخصي از چکسلواکی را در سمینار ملاقات کردم که وزیر خصوصي‌سازي بود و او گفت که من در مورد بحث‌های اقتصادي قدیمی نگرانی ندارم. من کاملاً بنيادگرا هستم. تا جایی که می‌توانید خصوصي‌سازي کنید و تا جایی که ممکن است به سرعت. بخاطر دلایل ایدئولوژیکی. بخاطر این که از مبانی رژیم کمونیستی خلاص شوید. بنابراین از نظر منطقي هیچ دليل اقتصادي وجود نداشت برای خصوصي‌سازي چون انگیزه ایدئولوژیکی وجود داشت. خلاص شدن از مالکیت دولتي به منظور خلاص شدن از مالکیت دولتي. این کار چه تأثیری بر بیکاری دارد؟ چند شرکت ورشکسته می‌شوند؟ مدیریت چه؟ تکلیف حاکمیت شرکتي چه می‌شود؟ بازار سرمایه چه؟ بازارهای سطح

دوم براي مبادله سهام چه؟ در اين جدول مي‌بينيد كه اين كارها انجام شد اما در جمهوري چك خيلي ديرتر از لهستان به نتيجه رسيد. چون فرايند آنها بيشتر طول كشيد چون بجاي تجديد ساختار در بخش دولتي، آنها اين بخش را با انگيزه ايدئولوژيكي خصوصي كردند به شكلي كه شوک وارد شد اما درماني وجود نداشت. آن سهام را رايجان توزيع كردند اما بازار سرمايه نداشتند، كارآفريني نداشتند، مديران آماده نداشتند. بنابراين اگر بخش خصوصي مي‌خواهيد بايد ابتدا از آموزش مردم شروع كنيد در دانشكده‌هاي تجارت بگوييد كه حاكميت شرکتي درباره چيست. زيرا اداره دارايي‌هاي خصوصي در بازار باز رقابتي كاري بسيار مشكل است. تا اين كه مدير يك شركت دولتي باشيد كه هميشه به رئيس تلفن بزويد و در بروكراسي شركت دولتي محدوديت شديد بودجه نيست. بخش دولتي هميشه در چارچوب محدوديت ملايم بودجه كار مي‌كند. اگر مشكلي درباره سوددهي وجود داشته باشد آخرين چاره دولت است كه بيشتر اوقات كمك مي‌كند. اگر مالكي خصوصي باشد چنين امري ندرتاً اتفاق مي‌افتد. ممكن است گاهي اوقات اتفاق بيفتد ولي خطر متوجه سهامداران است و مديريتي كه آنها بكار گرفته‌اند. بنابراين مي‌بينيد كه بيشتر به خاطر غفلت از جنبه‌هاي نهادي خصوصي‌سازي برخي كشورها عملکرد بدتري داشتند نسبت به كشورهاي ديگر. همانطور كه در اين نمودار بهتر از هر جاي ديگر مي‌توانيد ببينيد كه كشورهاي

موفق بخاطر سیاست‌های متفاوت در دوره‌های زمانی مختلف عملکرد متفاوت داشته‌اند. در مورد لهستان باید گفت این امر بیشتر بخاطر عدم هماهنگی مناسب بین سیاست مالی و پولی از یک طرف و غفلت از نهادینه ساختن و جنبه‌های اجتماعی انتقال به اقتصاد بازار از طرف دیگر بوده است.

بنابراین اگر مایلید که شرایط را بهبود ببخشید برای مردمی که فقیر هستند که تعداد آنها هم کم نیست با توجه به آمار بین‌المللی که درآمد کمتر از دو دلار در روز را فقیر می‌داند بطور متوسط ما حدود چهل درصد از مردم را داریم که زیر خط فقر زندگی می‌کنند در ایران. اگر به شهرستانی‌های کوچک و مناطق روستایی بروید می‌توانید فقر را ببینید زیرا در تهران، شیراز و اصفهان این فقر چندان مشاهده نمی‌شود. در لهستان فقر کمتری وجود دارد اما با وجود این مطابق آمارهای خاص این میزان بالاست و به سرعت هم پایین نمی‌آید. این رشد قابل ملاحظه در مجموع که در برخی دوره‌ها از برخی دیگر بهتر بوده است بخاطر سیاست‌های اقتصادی بر مبنای تئوری‌های خوب یا بد اقتصادی، تلاش شده تا گروهی از مردم از فقر رها شوند اما متأسفانه گروه دیگری را به فقر کشانده است و من طرفدار سیاست اجتماعی هستم که مردم فقیر را غنی کند با فقر مبارزه کند، با انزوای اجتماعی مقابله کند از طریق صرف کردن پول بیشتر برای سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و منابع اجتماعی.

بنابراین اگر دارایی‌هایی وجود دارند که ارزشمند هستند و یا دارایی‌هایی هستند که کارایی ندارند ما باید جنبه‌هایی را در نظر داشته باشیم. اولاً آن را از طریق خصوصی‌سازی کارایی ببخشیم اگر بازار سرمایه مناسب و نهادهای مناسب برای کارآفرینی خصوصی وجود داشته باشد و آنگاه مراقب خصوصی‌سازی باشیم یعنی فروش را در زمان مناسب و نه با عجله انجام دهیم و نه کند. در زمان مناسب، زمانی که می‌توانیم با بهترین قیمت بفروشیم همه می‌دانند که وقتی شخص می‌خواهد اتومبیل بفروشد اگر همه بخواهند اتومبیل بفروشند فرد ترجیح می‌دهد آن را در آن موقع بفروشد. او آن را موقعی می‌فروشد که بر اساس اطلاعاتی که دارد بالاترین قیمت را بدست می‌آورد. اگر فردا به بازار تهران بروید و به مردم بگویید اگر از شما سهم خلاص نشیود تا ساعت ده، شما ضد ایرانی، ضد انقلاب، ضد اصلاحات هستید. پس می‌گوییم. آه. من نمی‌خواهم در تلویزیون امشب گفته شود که من ضد ایرانی هستم. پس ما همه چیز را می‌فروشیم به بهای هیچ. فروش همه فرش‌ها به عنوان مثال تا ساعت ده یعنی فروش به دو یورو بجای دویست یا دوهزار یورو. هر کس سریع بفروشد ارزان می‌فروشد. و وقتی کسی ارزان بفروشد دیگری ارزان می‌خرد. و این افرادی که ارزان می‌خرند آیا ایرانی هستند یا لهستانی و یا این که از بخش‌های دیگر اقتصاد جهان می‌آیند. آنها خوشحالند از این که ما سریع می‌فروشیم. زیرا سریع فروختن یعنی

ارزان فروختن. اگر شما ارزان بفروشید من ارزان می‌خرم و ترجیح می‌دهیم که قیمت کمتری بپردازم. بنابراین ممکن است فشار سیاسی وجود داشته باشد و در پشت فشار سیاسی، مباحثات ایدئولوژیکی و گاهی اوقات منافع اقتصادی برای طرفین درگیر وجود دارد. نفع من در چیست؟ نفع من به عنوان دولت و به عنوان جامعه در این است که به بالاترین قیمت ممکن بفروشم. بنابراین من اتومبیل خود را پولیش زده و آن را تا حد ممکن زیبا می‌کنم تا به سرمایه‌گذاران ثابت کنم که این یک اتومبیل فراری مدل جدید نیست اما یک اتومبیل سی‌ساله نیست و می‌تواند حرکت کند. بنابراین برای آن قیمت خوبی بپردازند. اما من تحت فشار نیستم که بخواهم هر چه سریع‌تر خصوصی‌سازی را انجام دهم. بنابراین دو معیار برای خصوصی‌سازی باید در نظر گرفته شود:

اول: معیار خرد (کوچک): ما به بالاترین قیمت ممکن می‌فروشیم. به سرمایه‌گذاران داخلی و یا خارجی و معیار دوم این است که مالکت جدید و مدیر جدید عملکرد بهتری در حاکمیت شرکت دارد. و این مسئولیت دولت است هنگامی که ما درباره خصوصی‌سازی صحبت می‌کنیم نه یک نگرانی ایدئولوژیکی بلکه یک نگرانی عملی. دولت باید مراقب اقتصاد خرد و کلان باشد و هنگامی که پول وارد بودجه دولت می‌شود بخاطر فروش شرکت ناکارا غیر رقابتی، قدیمی یا لوکس همانند بانک، مخابرات، انرژی، آب و برق و گاز که در بیشتر موارد

لوکس هستند، من مقداری پول دارم. من می‌توانم پول را جمع کنم و به هر کس 20000 ریال یا 2000 تومان بدهم. این فقط یک کار موقت است شاید فقط برای اخبار امشب یا یک هفته مناسب باشد و سپس همه چیز تمام شده است. بهتر است پول را بگیریم و با کنترل دموکراتیک مجلس آن را برای موارد منطق خرج کنیم در اقتصاد اجتماعی می‌دانیم پول را کجا خرج کنیم که با فقر مقابله شود. اول از همه بهداشت پایه، آموزش و پرورش. و اگر می‌خواهید برای مردم فقیر کار خوبی انجام دهید آنها را همیشه در تلویزیون نشان ندهید. فقط بخشی از پالایشگاه را فروخته و خصوصی کنید و پول را از طریق دولت محلی یا بودجه دولت مرکزی برای تأمین نیازهای کودکان در مدرسه بکار برید و قطعاً این کار در مقابله با فقر مؤثر است. اما نباید خصوصی‌سازی همگانی را فدای خصوصی‌سازی برای فقرا کرد. بنابراین دو خطر وجود دارد. یک خطر آن اشتباهی است که ما در زمان مشخصی در لهستان داشتیم. زمانی که ثروتمندان نفع اصلی خصوصی‌سازی را می‌بردند و فقرا از قبل فقیرتر می‌شدند. از طرف دیگر اگر خصوصی‌سازی تحت تأثیر پوپولیسم انجام شود می‌تواند صرفاً به شکل انتقال حقوق مالیت باشد و دخالتی در اداره و حاکمیت شرکتی یا کیفیت مدیریت اقتصاد خرد نداشته باشد و این فایده زیادی ندارد. بنابراین هنگامی انجم اصلاحات اقتصادی، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت، فرد باید چیزهای زیادی از تجربیات کشورهای دیگر

بیاموزد. چه کارهایی مؤثر بودند و چرا و چه کارهایی مؤثر نبودند و چرا و تجربه اقتصاد گذرا در کشورهای اروپای مرکزی من جمله کشور لهستان با 40 میلیون جمعیت و GDP بیش از سیزده هزار دلار، ولی متأسفانه بیکاری زیادی دارد و بیکاری زیاد تا حدی معمول سوء مدیریت در خصوصی سازی است. در نظر من هنوز فساد زیادی وجود دارد. اینها بخش‌های ضعیف خصوصی سازی پییده هستند، اگر می‌خواهید خصوصی سازی بیشتری داشته باشید باید اصول اولیه را رعایت کنید. فرایندها را تا حد ممکن شفاف کنید. مقررات را برای مردم قابل درک کنید یکی از همکاران من، پروفیسور آرسولد اقتصاددان امریکایی است.

خیلی طرفدار توافقنامه واشنگتن و شدیداً لیبرال است. او در 1996 کتابی منتشر کرد یعنی ده سال پیش. «چگونه روسیه صاحب اقتصاد بازار شد» در کتاب و در مقدمه آن نوشت در حقیقت روسیه اقتصاد بازار را نظم داده است ولی مردم اقتصاد بازار را نمی‌فهمند. من گفتم اشتباه می‌کنی. اگر مردم نفهمند که اقتصاد متکی بر بازار چیست آن اقتصاد بازاری نیست. اقتصاد بازاری به معنای فهمیدن است. نه توسط هر کس. من انتظار ندارم که زنان در نواحی دورافتاده ایران به اندازه اقتصاددانان دانشگاه تهران آگاهی داشته باشند. شاید آنها هیچ چیز نفهمند اما آنها اندکی می‌فهمند وقتی به بازار می‌روند قیمت‌ها بالا یا پایین می‌روند و آنها

می‌فهمند اگر ما همه چیز را سریع بفروشیم - اگر چه آنها ضد اصلاح نیستند - ما داریم ارزان می‌فروشیم و آنها می‌فهمند چه چیزی مؤثر است و چه چیزی نه. و این که اگر پوپولیسم کارا نباشد عملگرایی و حاکمیت شرکتی هست. در مورد کشور خودم، GDP ما 150 درصد بیشتر از 1989 است که بهترین عملکرد بین کشورهای پس از کمونیست است. هیچ کشوری جز ترکمنستان - که آن بخاطر نفت است - در طول این دوره زمانی این قدر رشد اقتصادی نداشته است. اما به نظر من رشد GDP می‌توانست 250 درصد باشد نه 150 درصد.

ما ضرر زیادی کرده‌ایم بخاطر کندي عملکرد، اگر فرد به این نمودار نگاه کند می‌تواند آن را علیه اهداف من بکار برد. شما می‌توانید یک تابلو تبلیغاتی از آن در تهران بسازید و بگویید نگاه کنید هر چه خصوصی‌سازی بیشتر شد، رشد اقتصادی کمتر شده است. این امر حقیقت دارد حداقل برای 1980 تا 2001. اشتباه در اینجا بود که کندي عملکرد به خاطر اجرای بیش از حد سیاست پولی به وجود آمد، بخاطر کوچک‌سازی یا به حداقل‌رسانی دولت از روش غلط، که بیشتر بخاطر انگیزه‌های ایدئولوژیکی بود، تا عملگرایی. اگر کوچک‌سازی دولت به معنای کاهش هزینه‌ای زیرساختاری در قسمت‌های توسعه‌نیافته و یا منابع انسانی باشد که خیلی ضعیف و فقیر است، یا به زودی روال کار را از دست می‌دهیم زیرا بخش تجاری خصوصی نمی‌تواند از آن آزادی که خصوصی‌سازی به او داده استفاده کند.

اما اگر خصوصی‌سازی در مرحله مناسب انجام گردد و متوجه درآمدهای عمومی باشد، متوجه سرمایه‌گذاری در منابع انسانی باشد، و تجدید ساختار بیت‌المال، به ساختن نهادها توجه کافی شود، خصوصی‌سازی تأثیر مثبت خود را نشان خواهد داد و برای تجارت خصوصی نرخ بازگشت بالاتری دارد که این برای سرمایه‌گذاران خصوصی اهمیت زیادی دارد. اما همزمان نرخ بالاتر رشد اقتصادی، استخدام بیشتر، درآمد بالاتر برای بودجه دولتی و بنابراین توانایی خرج کردن پول ایجاد می‌شود. وی پول واقعی نه آن پولی که توسط بانک مرکزی چاپ می‌شود. پولی که از طریق اقتصاد پویا کسب شده است. بنابراین چیزهای زیادی هستند که باید در این بحث مطرح شوند اما من ترجیح می‌دهم در اینجا ادامه ندهم. من این صحبت‌های مقدماتی را مطرح کردم و خوشحال می‌شوم انتقادات شما را بشنوم، نظرات شما و اظهارات شما را. من نیامده‌ام که تدریس کنم. آمده‌ام تا یاد بگیرم از تجربیات شما. این که چه چیز مؤثر است و چرا و چه چیزی مؤثر نیست و چرا. چون مسافرت یعنی مقایسه کردن و مقایسه کردن یعنی درک کردن. در هر جا من تلاش می‌کنم بفهمم و خوشحالم از این که شانس مسافرت به ایران را داشتم و تهران و زیاد درک کرده‌ام. می‌دانید که ایران صد و بیست و پنجمین کشور مورد بازدید من بوده است بنابراین من برای مقایسه موارد زیادی دارم. تجربیات قبلی نشان می‌دهد که کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی هوشمندانه کمک زیادی می‌کنند. مشکلات

زیادی را حل می‌کنند ولی باید پیشاپیش آگاه بود که چه مشکلاتی را هم ممکن است به وجود بیاورد و آماده بود تا با این چالش‌ها مقابله کرد در آینده، زمانی که آشکار می‌شوند به عنوان مثال میزان تنوع در درآمدها زیاد می‌شود، بیکاری در برخی مناطق افزایش می‌یابد و یا در برخی صنایع ظرفیت رقابت ممکن است وجود نداشته باشد. اما در طولانی‌مدت ما باید اندازه دولت را بطور منطقی حفظ کنیم از طریق بهتر ساختن آن و باید خصوصی کنیم اکثریت دارایی‌های اقتصاد را و امنیت دهیم محیط کارآفرینی خصوصی را، که این مسئولیت دولت است. اگر خصوصی‌سازی همزمان با کوچک‌سازی یا به حداقل‌رسانی بیمارگونه دولت باشد، ممکن است از دولت چیزی باقی نگذاریم. مالکیت خصوصی زیاد داشته باشیم اما اقتصاد متکی بر بازار سالم نداشته باشیم که به اندازه کشورهای توسعه‌یافته سالم باشد و من فکر می‌کنم که توسعه پایدار مهمترین چیز است. بنابراین در سیاست اقتصادی و در مدیریت اقتصاد کلان، فرد نباید اهداف را با ابزار اشتباه کند. هدف توسعه پایدار اقتصاد اجتماعی است و خصوصی‌سازی و تعریف مجدد نقش دولت و بهتر ساختن آن هدف این سیاست نیست. اینها ابزار این سیاست هستند و این ابزار باید برای تسریع رسیدن به هدف یعنی توسعه پایدار، مداوم و ملموس اقتصادی و اجتماعی بکار روند. متشکرم.

تهراني: متشكرم پروفيسور ،

- کولودکو. اين مؤسسه من است که Tiger نام دارد و اين وبسایت ماست شما مي‌توانيد مقالات تحقيقاتي زيادي را به زبان‌هاي مختلف - بيشتر انگليسي - در آن ببينيد. شعار ما جهاني‌سازي با يك چهره انساني است. هر چند نام ما Tiger (بر) است. مي‌دانيد که برخي اوقات بېرها خيلي مهربان بوده و حتي چهره‌اي مهربان‌تر از خيلي از انسان‌ها دارند و نام‌خانوادگي من کولودکو و نام کوچک من گريگور است.

اينها تعدادي از کتاب‌هاي من هستند که به انگليسي منتشر شده‌اند. کار اصلي من «از مرحله شوک تا درمان» اقتصاد سياسي تحولات پس از سوسياليسم، تحولات پس از کمونيسم. چاپ دانشگاه آکسفورد. اطلاعات بيشتر در مورد اين کتاب‌ها در وبسایت من است. اين کتاب لهستاني است «درسه‌اي براي بازار انرژي» اين يکي «توسعه در بازار انرژي» «جهاني‌سازي و توسعه» «جهاني‌سازي و اضطراب اجتماعي» و اين «جهاني‌سازي و پيشروي در اقتصاد متحول» امروز توافق کردیم که به فارسي ترجمه و منتشر شود توسط مرکز تحقيقات استراتژيك. من خوشحالم از اين که کتابي به زبان فارسي داشته باشم زيرا فکر مي‌کنم تنها اقتصاددان لهستاني باشم که مقاله‌اي به فارسي منتشر کرده است. در شماره 222 سال 1999 بر طبق تقويم ما، مقاله من در هفته‌نامه‌اي به نام هفته‌نامه اقتصادي

منتشر شد که اکنون دیگر وجود ندارد. منظوم هفته‌نامه است زیرا مقاله من همیشگی است و این صفحه اینترنتی من است اگر نام مرا [کولودکو] به خاطر داشته باشید با Kolodko.net مستقیماً می‌توانید این کتابها را ببینید و لطفاً اینکار را انجام دهید اگر دوست دارید ارتباط خود را حفظ کنید و شما در قسمت تماس می‌توانید در ارتباط باشید و از سایر مقالات و کارهای مفید مطلع شوید.

تهرانی: متشکرم.

پروفسور به عنوان فردی شناخته شده در لهستان کتابهای خود را نیز ذکر کردند. البته پروفسور این شانس را داشتند که جزو عوامل اجرایی باشند ایشان معاون وزیر اقتصاد و دارایی بوده‌اند. درست است؟

– نه من معاون اول نخست‌وزیر بودم و وزیر دارایی. بیشتر اوقات در کشور ما در 17 سالی که اینجا می‌بینید، ساختار به صورتی بود که معاون اول نخست‌وزیر همزمان وزیر دارایی بود که خیلی مفید بود زیرا من وزارت دارایی را به عنوان پایگاهی برای اصلاحات ساختاری در کل اقتصاد بکار گرفتم و تمام وزارتخانه‌ها در مقابل من پاسخگو بودند. به عنوان معاون اول نخست‌وزیر و همزمان وزیر دارایی. اما این که چه کسی در این مقام باشد مهم است زیرا ما هم‌اکنون هم معاون اول وزیر دارایی‌مان یک نفر است اما کارا

نیست. به خاطر دلایل دیگر.

تهرانی: بسیار خوب پس علاوه بر جنبه تئوری مسائل علمی هم مهم است. متشکر پروفیسور.

و البته بر اساس تجربیات اینجا، ایشان سخنرانی خود را ارائه کردند و ما متوجه شدیم که نقاط مشترک زیادی با یکدیگر داریم. کشور ما و لهستان، یکی از مسائلی که ایشان بر آن تمرکز داشتند این بود که به حداقلرسانی دولت یا کوچکسازی آن به معنای از بین بردن قدرت دولت نیست یا ضعیف کردن آن. این نکته‌ای است که باید بیشتر به آن پرداخت، نکته دیگر بازار بورس پویا و با مدیریت خوب است، چگونه می‌تواند این بازار اقتصاد پویا را تسهیل کند مطمئناً ما زمان بیشتری لازم داریم که هر کدام از مسائل مطرح شده را با جزئیات مورد بحث قرار دهیم. من سؤالات خودم را دارم ولی ابتدا خانمها و آقایان لطفاً سؤالات خود را مطرح کنید و سپس نوبت را به دیگران بدهید. سپس من سؤالات خود را مطرح می‌کنم.

حاضر متشکر پروفیسور بخاطر سخنرانی مفید و اطلاع‌بخشی، شما نکات خوب زیادی مطرح کردید مثل این که ما در کشور نیازمند دولت کارا هستیم. بجای این که دولت را کوچک یا بزرگ نماییم باید بدنبال دولت کارا باشیم تا کشور را بر اساس حاکمیت موفق اداره کند و بر شرکتها نیز حاکمیت شرکتی اعمال نماید. همچنین شما ذکر کردید که مقدم بر خصوصی‌سازی یا بخش خصوصی ما اصلاحات زیادی لازم

داریم و ایجاد نهادهایی همانند محیط رقابتی، قانون، مقررات، تجدید ساختار بیت‌المال، سرمایه‌گذاری در منابع انسانی و ... بنابراین شما ذکر کردید که بخش خصوصی خوب از خصوصی‌سازی مهمتر است به ویژه اگر ما عجله داریم که سهام را بفروشیم و کارخانه‌های دولتی را و غیره و همچنین من فکر می‌کنم بین اقتصاد دولتی و اقتصاد بازار ما باید به دنبال یک اقتصاد مدیریت شده باشیم بنابراین بخاطر سطح توسعه کشور در برنامه چهارم ما بر اقتصاد مدیریت شده تأکید داریم. یعنی در برخی جاها شرکتها باید دولتی باشند و در برخی مناطق دیگر متعلق به بخش خصوصی و بنابراین می‌خواهم نظر شما را درباره اقتصاد مدیریت شده بدانم زیرا در برنامه چهارم و پنجم ما بر آن تأکید زیادی داریم و خوشبختانه ما برای فروش سهام شرکت‌های دولتی عجله‌ای نداریم. اکنون پس از 28 سال پس از انقلاب ما برنامه داریم تا این شرکتها را به بخش خصوصی بفروشیم. متشکرم.

کولودکو مطمئناً من نمی‌گویم که خصوصی‌سازی مستلزم عملکرد خوب بخش خصوصی است زیرا موجب تضاد می‌شود. خصوصی‌سازی به معنای ایجاد بخش خصوصی است و تقویت آن. در برخی کشورها که به آنها اشاره کردم در واقع خصوصی‌سازی بدون وجود بخش خصوصی شروع شد. در کشورهایی که بخش خصوصی وجود داشت همانند لهستان که بیست درصد از تولید ناخالص داخلی در 1989 متعلق به بخش خصوصی بود، خصوصی‌سازی و ایجاد اقتصاد متکی بر بازار ساده‌تر بود تا در کشورهایی که

مانند رومانی بخش خصوصی نداشتند. ولی موضوع این نیست. برخی کشورها از دیگران عملکرد بهتری داشته‌اند مثلاً اسلوانی اکنون از لهستان و مجارستان جلوتر است. در حقیقت مجارستان اکنون بسیار بد شده است و در مورد ایران و البته باید بگویم که باید اقتصاد ایران را شناختن من برای آموزش نیامده‌ام تا یاد بگیرم و گوش دهم به شما. اگر شما درباره اقتصاد مدیریت شده صحبت می‌کنید من باید بدانم دقیقاً در ذهن شما چه می‌گذرد. اما می‌گویم که دو انتهای محور کجا هستند. در یک انتها جهان کمونیست در شوروی سابق، در نظام چائوسسکو در رومانی، و در جهان کنونی کره شمالی وجود دارد که اقتصاد دولتی است. در کره شمالی بخش خصوصی زیادی وجود ندارد و در انتهای دیگر کشورهایی را داریم که بخش دولتی در آنها بسیار کوچک است. اما حتی پیچیده‌ترین و ثروتمندترین کشورهای جهان هم بخش دولتی دارند. اگر آن را با سهم دولت در GDP بسنجیم و توزیع آن از طریق بودجه حتی در ایالات متحده یا نروژ یا ژاپن پس از خصوصی‌سازی دهه‌های 80 و 90 و نیمه اول این دهه ما هنوز هم بخش دولتی داریم.

به عنوان مثال در بخش زیرساخت‌ها. یعنی پایه‌ها. ما جاده خصوصی داریم و دولتی و من می‌گویم که در کشورهایی مانند ایران یا لهستان زیرساخت‌ها وظیفه دولت هستند و باید به همین صورت باقی بماند و اگر اکنون جاده‌های نسبتاً خوبی دارید به خاطر فعالیت

دولت بوده است نه بخش خصوصی. اما دلیلی وجود ندارد که صنعت اتومبیل‌سازی در بخش دولتی باشد. اگر چیزی هست که لازم نیست در اختیار دولت باشد آن را خصوصی کنید. بفروشید اما نه همین فردا و در بازار. باید برای دارایی‌ها بازار سطح دوم مناسب باشد و این بازار سطح دوم به سبک بازار آزاد امریکا نیست. هر کس هر کار که می‌خواهد انجام می‌دهد.

بلکه باید مقررات مناسبی باشد که توسط مجلس وضع شده‌اند و مقررات باید اجرا شوند بنابراین به سیستم قضایی شایسته نیاز هست تا قراردادها را به عمل آورد. ما همچنین به واسطه‌گران مالی نیاز داریم. بازار سرمایه یا بانک‌های سرمایه‌گذاری یا بانک‌های بازرگانی که در بازار سرمایه فعال هستند. پس ما به نهادها و مقررات زیادی نیاز داریم تا این اقتصاد مخلوط یا مدیریت شده را رقابتی کنیم. اکنون می‌پرسم آیا برای این مدل آینده‌ای وجود دارد؟ یعنی برای اقتصاد مخلوط یا مدیریت شده؟ که قسمتی خصوصی و قسمتی دولتی است و البته اگر پاسخ سؤال مثبت باشد چون در بسیاری کشورها این نوع اقتصاد اعمال شده است سؤال این است که به چه نسبتی؟

هیچ پاسخی که بر اساس علم، تحقیق و پژوهش باشد برای این سؤال وجود ندارد. نمی‌توان گفت 40 درصد - 70 درصد یعنی 40 درصد دولتی و 70 درصد خصوصی. نه. چنین چیزی ممکن است گاهی مطلوب باشد

و گاهی مقدار مطلوب 25-75 است. یا 15-85. این امر به عوامل زیاد و همچنین به سطح توسعه بستگی دارد. کشورهای اسکاندیناوی خیلی موفق بودند در دهه 50 و 60. در حالی که بخش دولتی نسبتاً بزرگی داشتند. درباره فرانسه و ایتالیا نیز می‌توان همین را گفت. آنها خیلی سریعتر از کشورهایی که بخش دولتی کوچکتر داشتند پیشرفت کردند. اما سطح رقابت، باز بودن اقتصاد، جهانی‌سازی یعنی آزادسازی و تلفیق بازارهای مختلف جهانی با پیشرفت‌های تکنولوژیکی متفاوت کاملاً شکل دیگری داشت. اکنون اقتصاد بیشتر با اقتصادهای دیگر در ارتباط متقابل است و من نمی‌توانم راه حل صریحی بدهم. اگر من یک متخصص اقتصادی در ایران شوم. من به دقت فرهنگ و سنت ایران را مطالعه می‌کنم. ذهنیت و شناخت ایرانیان را. من از اقتصادی که جنبه‌های فرهنگی توسعه را ندیده بگیرد متنفرم. من از آن امریکایی‌هایی که 20 یا 30 سال پیش می‌آمدند و به ما می‌گفتند که باید چه بکنیم خوشم نمی‌آید. آنها حتی نمی‌توانستند تفاوت بین لاتویا و لیتوانی را درک کنند. چون آنها دانشی در مورد ارثیه نظام کمونیسم قدیم نداشتند و فرهنگ اروپای شرقی که از جهاتی خیلی متفاوت است با اینجا. مردم خیلی بیشتر کارآفرین هستند مثلاً نسبت به بلغارستان. ما سلطه و دانش خود را با مذهب کاتولیک ارتباط داده‌ایم و با کشوری پروتستان مذهب متفاوتیم و طبیعتاً مذهب مسیحیت با اسلام متفاوت است. اما طرف دیگر که من به

آن نگاه دقیق‌تری داریم محیط جهانی است. من نمی‌دانم که آیا پاسخ مناسب برای هر سؤال که شما در ذهن دارید و مشکلاتی که ما در اینجا بحث می‌کنیم در محیط جهانی نیز مناسب باشد. قطعاً من درباره سیاست صحبت نمی‌کنم که بحثی جداگانه است. سیاست می‌تواند به رشد زیرساختار و رشد اقتصاد کمک کند و می‌تواند آن را مشکل‌تر نماید. من فعلاً سیاست را کنار می‌گذارم. هنگامی که من درباره محیط جهانی و بین‌المللی صحبت می‌کنم منظورم جهانی‌سازی است.

من به دانشجویانم می‌گویم که سعی کنید سرمایه‌گذاری خارجی یا جهانی را از دست ندهید. من می‌گویم که سرمایه‌گذاری از بخش دیگری از جهان می‌آید. بنابراین در اینجا بیشتر اقتصاد جهانی مطرح می‌شود تا اقتصاد ما. با این تحولات شما بخشی از اقتصاد جهان می‌شوید و تعریف من از جهانی شدن اینست که جهانی شدن یک فرایند تاریخی است.

درباره: ابتدا آزادسازی و سپس تلفیق. بطوری که چیزهایی که تا حدی جداگانه عمل می‌کنند همانند بازارهای محلی و ملی برای کالاها، سرمایه، تکنولوژی، خدمات قابل مبادله و نیروی کار (تا حدی خاص و با محدودیتهای مشخص) وارد یک بازار جهانی تلفیقی شوند.

بنابراین ما داریم اقتصاد جهان را می‌سازیم و فقط یک کلمه است که بهتر به ما می‌گوید جهانی‌سازی کجاست. این کلمه «وابستگی

متقابل» است. وابستگی متقابل در کشورهای مختلف معانی مختلف دارد. برای برخی خبر خوش و برای برخی خبر بد است. خبر خوب درباره قیمت انرژی است که ارتباطی به ایران ندارد و توسط جهانی‌سازی معین می‌شود و برای ما خبر بدی است زیرا ما در بخشی دیگر از اقتصاد جهان هستیم و نفت خریداری می‌کنیم و بخش دیگری از اقتصاد جهان به ما نفت می‌فروشد. بنابراین ما شرایط خوب و بد تجارت داریم، مازاد درآمد داریم، توازن بالا و پایین داریم و به همین دلیل به اقتصاددانان نیازمندیم.

زیرا همیشه کمبود یا مازاد است و با این وجود ما به اقتصاددانان نیازمندیم. اگر همیشه توازن باشد به اقتصاددان نیازی نیست و امثال من بیکار می‌مانند. بنابراین در پاسخ به این سؤال که چه میزان بخش خصوصی باشد، چه مقدار خصوصی‌سازی و آزادسازی باشد در ایران نمی‌توان با قطعیت گفت. زیرا باید معین کرد که چه مقدار مشارکت جهانی وجود دارد، و چه مقدار «وابستگی متقابل» ما می‌خواهیم در این کشور و اقتصاد داشته باشیم. چه مقدار باید فضا باز باشد. آیا ریال بطور کامل تبدیل شود یا تا حدی و تا چه حد؟ نرخ ارز بخشی شناور باشد یا بطور کامل شناور باشد یا اینکه ثابت باشد و غیره. اگر تبدیل شود به دلار باشد یا یورو.

همان چیزی که در کشورهای اروپای شرقی اتفاق افتاد. برخی با

دلار مبادله می‌کردند و برخی دیگر با مارک آلمان و سپس یورو و سپس نرخ تبدیل از 0/8 دلار برای یورو به 1/46 دلار برای هر یورو رسید. این برای عملکرد اقتصادی معنای زیادی دارد و البته در مورد ایران، این موضوع به دلایل ایدئولوژیکی، سیاسی و همچنین اقتصادی مورد بحث قرار گرفت. من به دلایل ایدئولوژیکی و سیاسی کاری ندارم اما بحث اقتصادی چه مقدار از سرمایه خارجی یا سرمایه از بخش دیگر اقتصاد جهانی ما دوست داریم در اینجا داشته باشیم. در اینجا تفاوت بین ما و شما خیلی زیاد است. ما اقتصاد خود را خصوصی کردیم بدون سرمایه و بدون سرمایه‌دار. ما شروع کردیم در رومانی و چکسلواکی با مردمی که نمی‌توانستند کارخانه بخرند. آنها حتی نمی‌توانستند اتومبیل بخرند یا آپارتمان. چه برسد به اینکه در دارایی‌ها سرمایه‌گذاری نمایند. بنابراین ما در حقیقت سرمایه را معرفی کردیم بدون سرمایه و بدون سرمایه‌دار. این به نظر معجزه می‌آید. اما چندان هم معجزه نبود. زیرا برخی مردم اندکی سرمایه داشتند و هنگامی که ما شروع کردیم بازار سرمایه کم‌کم شکل گرفت. این اعتبار ما بود. ایده‌های زیادی نیز در لهستان وجود داشت: خصوصی‌سازی بدون هزینه، اما ما در حقیقت باز کردیم کشور خود را بر روی سرمایه‌گذاران از بخش‌های دیگر اقتصاد جهان و بیشتر اوقات ما مجبور بودیم گوش دهیم - مخصوص هنگامی که من خود در 94 تا 97 معاون اول نخست‌وزیر بودم - به انتقاداتی از

طرف دیگر. بین داس و چکش: این که خصوصی‌سازی به اندازه کافی سریع نیست و سپس من در مجلس باید پاسخ می‌دادم: به اندازه کافی سریع هست و سپس من مجبور بودم به معاون دیگر پاسخ دهم. او می‌گفت شما دارید لهستان را به آلمان می‌فروشید. نه. من لهستان را نه به آلمان‌ها و نه به امریکایی‌ها می‌فروشم. رابطه لهستان و آلمان بخاطر تاریخی رابطه‌ای خاص است. ما برادرانی از نوع مختلف بودیم. ولی به هر حال احساسات نسبت به سرمایه‌های آلمانی متفاوت بود. آنها هرگز به من نمی‌گفتند که دارم لهستان را به اتریش یا دانمارک می‌فروشم. اما در مقابل آلمان یا امریکا حساس بودند. بنابراین ما مجبور بودیم پاسخ دهیم نه. من به آلمان نمی‌فروشم من به سرمایه‌گذاری می‌فروشم که بهترین قیمت را به من بدهد. اما اینکار بخاطر دلایل ایدئولوژیکی و سیاسی حساس بود.

اما اینک سؤال این است: آیا ما به عنوان اقتصاددان باید نگران این باشیم که سرمایه از کجا می‌آید؟ من می‌گویم بله تا حدی. اگر قرار است همه چیز متناسب و به شکلی مسئولانه باشد. به عنوان مثال کشور استونی را در نظر بگیرید. استونی کشوری کوچک و زیباست. در این کشور بخش بانکی صددرد صد خصوصی است. همه چیز خصوصی شده است. شما می‌توانید مطمئن باشید که در 1990 در زمان سقوط شوروی سابق، صددرد صد آن دولتی بود.

پس آنها از یک انتها به انتهای دیگر دویدند در طول نیم نسل.

این واقعاً يك شوک بود. که در طول زمانی کوتاه وارد شد. اما چه مقدار از این بانک‌های خصوصی شده متعلق به سرمایه‌های استونی است؟ و بانک خصوصی صنعت ساده‌ای نیست. به نظر من حتی برای لیبرال‌ترین اقتصادها نیز واضح است که بخش بیمه، بخش بانک، بخش دفاع امکانات آب و برق و گاز و تلفن بر سایر عملکردهای اقتصادی تأثیر می‌گذارند. بنابراین در مورد استونی صددرصد از بخش بانکی متعلق به سرمایه‌های خارجی بود و حتی يك پنی از سرمایه‌های ملی در بخش بانک وجود ندارد. حال توضیح اینجاست آیا کارایی هست؟ بله هست. اکنون کار می‌کند اما سؤال اینست که اگر بخش بانکی خصوصی بود اما 50-50، رقابتی بودن تجارت استونی و نرخ رشد اقتصاد استونی چگونه بود؟ به نظر من اینکار بهتر بود. زیرا طبق تجربه من در لهستان بانک‌های خارجی خاصی هستند که شعبه‌هایی در کشور ما زدند و در بانک‌های ما هنگام خصوصی‌سازی سرمایه‌گذاری کردند.

70 درصد بانک‌های ما در دست خارجیان است و مالک آن سرمایه خارجی است بنابراین سؤال این است آیا ما باید بانک‌ها را به سرمایه‌گذاران خارجی بفروشیم. چه مقدار آنها در توسعه اقتصادی مشارکت می‌کنند. در مشاهدات خود و تماس با همکارانم - بهتر است بدانید بیشتر همکاران من برای بانک‌های بازرگانی کار می‌کنند. پس از بازنشستگی از سیاست به بخش خصوصی می‌روند و چون متخصصان خوبی

هستند استخدام می‌شوند - بنابراین من از درون بانک‌ها هم اطلاعاتی داشتم. اینکه آنها چگونه عمل می‌کنند و اغلب آنها عمل می‌کنند نه ضرورتاً مطابق منافع اقتصاد ملی. یک بانک را در نظر بگیرید که بانک اتریشی یا آلمانی باشد. هر تخصیص مالی بیشتر از پنج میلیون یورو - برای من پول بسیار زیادی است. من به عنوان یک شهروند چنین پولی ندیده‌ام. پول بیشتر را به عنوان وزیر دارایی دیده‌ام. من حتی بیشتر از آن چیزی که شما تصور کنید پول دیده‌ام زیرا دست من دستی است که قرارداد 6/2 میلیارد دلاری امضا کرده است. در سپتامبر 1994 من با کلپ لندن قراردادی داشتم و 15 درصد از بدهی خود به بانک‌های خصوصی را کاهش دادیم و این مبلغ 6/2 میلیارد دلار بود که پاک شد البته با شرایط بسیار سخت - بنابراین هر تصمیمی بیش از پنج میلیون یورو باید توسط اداره مرکزی این بانک‌ها اتخاذ شود. اداره مرکزی ممکن است در فرانکفورت، لندن، نیویورک، سئول، لوزاکا، وین یا پاریس باشد. اما نهاد آنها بین‌المللی است. آنها ممکن است یک پروژه از فیلیپین داشته باشند یکی دیگر از مکزیک، ایران یا لهستان. یک جهان و یک اقتصاد. آنها اهمیتی نمی‌دهند که دختران کدام کشور زیباترند در تهران یا ورشو. آنها اهمیتی نمی‌دهند به پرسپولیس یا آثار تاریخی دیگر. آنها به نرخ بازگشت اهمیت می‌دهند و اگر نرخ بازگشت سرمایه در فیلیپین بیشتر باشد آنها اعتبار را به فیلیپین تخصیص می‌دهند و

ایران هیچ نمی‌گیرد. اما اگر بانک خصوصی باشد اما از سرمایه
لهستان دیگر در فیلپین سرمایه‌گذاری نمی‌کند. بنابراین تجارت‌های
خرده به ویژه شکایت می‌کنند که این بانک‌ها تحت کنترل سرمایه
خارجی هستند و علاقه‌ای ندارند و احساس همدردی یا حمایت نمی‌کنند در
مورد تجارت خرده من مخالف با سرمایه خارجی یا خصوصی‌سازی خارجی
بانک‌ها نیستند اما هنگامی که من در دولت بودم و اگر قرار بود
در دولت شما بودم قطعاً این سیاست را اعمال می‌کردم که اولویت را
به تشکیل سرمایه داخلی می‌دادم. تشکیل سرمایه خارجی حیاتی است
برای موفقیت و توسعه کشور. ما در حقیقت هیچ نمونه مثبتی از
موفقیت در سایه سرمایه خارجی نداریم. البته در مورد کشورهای
انتهای اقیانوس اطلس فرق می‌کند. مثل تانگا. آنها خیلی کوچکند و
فقیر که بتوانند سرمایه داخلی تشکیل دهند. بنابراین آنها باید
به سرمایه خارجی اتکا کنند.

اما کشورهای پرجمعیتی دارای 70 میلیون یا 40 میلیون مثل
ایران و لهستان باید اول به خود اتکا کنند و آنگاه به سرمایه
جهانی یا بین‌المللی اتکا نمایند. بنابراین سیاست مناسب مالی که در
دست دولت است و سیاست پولی که در دست بانک مرکزی است باید
تسهیل کند حداکثر نسبت سرمایه‌گذاری را در امنیت کامل و تبدیل
فروش دارایی‌ها را به سرمایه‌ای که در داخل سرمایه‌گذاری شود نه
در دبی یا بخش مسکن در روسیه یا قبرس، بلکه در توسعه اقتصاد

ایران. بنابراین آزادسازی باید همگام با ثبات باشد. وقتی نرخ تورم در ایران 15 درصد است زمان مناسبی برای خصوصی‌سازی منطقی نیست. اما من می‌گویم نباید صبر کرد تا نرخ تورم به نصف کنونی برسد.

من فرایند خصوصی‌سازی را اجرا می‌کردم بدون این تعصب ایدئولوژیکی که همه چیز باید واگذار شود. نه. هنوز فضایی وجود دارد که مقداری از دارایی‌ها در دست دولت بماند و دلیل آن این است که عوامل بیرونی وجود دارند. به عنوان مثال همانطور که گفتم انحصار طبیعی، به دلیل عوامل بیرونی که مثلاً می‌تواند نتایج بیرونی منفی باشد که باید دولت مراقب آن باشد یا بخاطر اهمیت استراتژیکی که صنعت خاصی ممکن است داشته باشد برای دولت. من در اینجا نمی‌خواهم وارد مباحث سیاسی شوم و در این زمینه تخصصی ندارم در زمینه برنامه هسته‌ای ایران. ولی به هیچ عنوان تصور خصوصی‌سازی آن را نمی‌کنم در این مرحله توسعه. ولی همین صنعت می‌تواند در امریکا یا بریتانیا خصوصی باشد زیرا آنها در مرحله متفاوتی از توسعه قرار دارند.

بنابراین هنگامی که لهستان را با امریکا مقایسه می‌کنیم، ایران را با امریکا یا با آلمان یا اتحادیه اروپا، ما باید توجه داشته باشیم به این حقیقت که وقتی آنها در همین سطح توسعه ما بودند دارایی‌های دولتی آنها حتی بیشتر از ما بود و اینطور نبود که

همه فقط در آن زمان درباره خصوصی‌سازی صحبت کنند. خصوصی‌سازی در سطوح مختلف توسعه نتایج مختلف دارد. استدلالی که توسط مارگات تاچر یا رونالد ریگان مطرح می‌شدند در زمینه حمایت از بهبودی و خصوصی‌سازی کاملاً از دیدگاهی متفاوت بودند. امریکا و بریتانیا در دهه 70 یا 80 تجربه متفاوت و سطح توسعه متفاوت و نهادهای متفاوت و فرهنگ بازار متفاوت داشتند.

بنابراین فکر می‌کنم در انتهای مرحله - هر چند که این یک فرایند پایان‌ناپذیر است - ما اقتصاد مخلوط یا مدیریت شده را خواهیم داشت و طبق تجربه و دانش تئوریک من در استدلال خود در اینجا جنبه احتیاط را رعایت می‌کنم زیرا خطر دارد. خطر دارد زیرا برخی ممکن است بگویند: حتی پروفیسور کولودکو از لهستان با تجربه زیاد خود می‌گوید که ما هنوز فضا برای بخش دولتی داریم و از استدلال من برای هدف غلط استفاده کنند. برای هدف خصوصی نکردن صنعتی که باید خصوصی شود. زیرا من همزمان می‌گویم که باید اولویت‌ها رعایت شوند. کارایی و رقابت باید باشند، کیفیت حاکمیت شرکتی قبل و بعد از خصوصی‌سازی. اگر استدلال کافی وجود داشته باشد که ما می‌توانیم بخش دولتی را به شکل رقابتی مؤثر اداره کنیم و سرمایه داخلی خصوصی به میزان کافی وجود نداشته باشد تا دارایی‌ها را به قیمت منطقی بفروشیم، خصوصی‌سازی نکنید. صبر کنید تا زمان آن برسد. ممکن است دو سال، هشت سال یا بیست سال باشد. همه

چیز که برای فروش نیست. هنگامی که من اولین بار به دولت ملحق شدم کاری که انجام دادم - و این همان بحثی است که هم اکنون اینجا انجام می‌دهیم که پدر و مادر موفقیت چه چیزهایی بوده‌اند. که ما این قدر سریع پیش رفتیم با حفظ اشتغال. آنچه سریع باید انجام شود مقابله با بیکاری است. آنچه سریع باید انجام شود رشد اقتصادی است نه خصوصی‌سازی -

آنچه من انجام دادم خیلی بحثبرانگیز بود. بیشتر به دلایل ایدئولوژیکی و سیاسی تا به دلایل عمل‌گرایانه و اقتصادی. من بازرگانی‌سازی یا اجرایی‌گرایی را انجام دادم در بخش دولتی. بنابراین ما برنامه وسیعی داشتیم تا تمام شرکتهای دولتی را به شرکتهای دارای سهام مشترک تبدیل کنیم و آنها را وارد رقابت در بازار نماییم و همان قانون و مقرراتی را برای آنها اعمال کنیم که برای بخش خصوصی اعمال می‌کردیم. آنها این کار را کاملاً قبول نداشتند. من در مقام خود نقش دیگری را برای وزارت دارایی بر عهده داشتم و آن توزیع یارانه‌های دولتی بود. برای صنایع بیمار معادن یا کشتی‌سازی یا فولاد که دولتی بودند.

این تقاضا از بخش خصوصی نبود زیرا امکان و مقرراتی برای یارانه‌دهی به بخش خصوصی نبود. ولی قانون آن را برای بخش دولتی ممکن می‌ساخت. بنابراین من شروع به تنگ کردن حلقه‌ها کردم و غیر ممکن ساختن اعطای یارانه به هر نوع صنعتی که دولتی بود. نتیجه آن بود

که من پنج هزار نیروی نظامی را در مقابل معدن‌کارانی دیدم که برای دیدن وزیر دارایی آمدند و شعار می‌دادند کلودکو برو به جهنم. آنها هیچگاه مرا به بهشت نفرستادند. همیشه به جهنم. زیرا سخنگوهای آنان به آنها گفته بودند که من دارم صنعت لهستان را از بین می‌برم زیرا من به آنها نه یارانه می‌دهم و نه قیمت زغال‌سنگ را تضمین می‌کنم تا استخراج را برای آنها سودآور کند و هیچ‌کس مایل نبود که معادن زغال‌سنگ را خریداری کند.

در شغل خود به عنوان سیاست‌گذار در طول این سالها هیچگاه از من خواسته نشد تا معادن زغال‌سنگ را خصوصی کنم، صنعت کشتی‌سازی را یا صنعت فولاد. از من چندبار توسط خبرنگاران مستقل پرسیده شد که چه موقع این بانک یا آن بانک را می‌فروشم. آنها بیشتر از هر کس دیگر فاسدتر بودند و این ماشین تبلیغاتی را بکار انداخته بودند تا از دولت باج‌خواهی کنند تا از قانون علیه ما استفاده کنند تا ما را مجبور کنند خصوصی‌سازی را تسریع کنیم و همیشه این سؤال از جناب سیاست‌گذاران سطح بالا وجود داشت. حتی برخی اوقات از جانب رئیس‌جمهور، درباره بانک‌ها که خصوصی نبودند.

وقتی که بانک خصوصی شد به سرمایه‌گذار خارجی فروخته شد و این سؤال دیگر تکرار نشد.

پس من فکر می‌کنم آنچه در آینده داریم با یک نوع اقتصاد مخلوط یا مدیریت شده سهم رو به کاهش بخش دولتی است در قسمت تولید. اما

من مایلم بگویم در اقتصاد دولت باید فعال باشد اما نه به عنوان مالک بلکه به عنوان ناظر، به عنوان سرمایه‌گذار در بخش منابع انسانی و زیرساخت‌ها، به عنوان مدافع حقوق مالکیت. بنابراین دولت باید کوچک شود یا طبق گفته شما به حداقل برسد اما همزمان قدرتمند شود اما نه به شکلی که در کمونیزم در دوره استالین بود نه با سیاست ساواک بلکه با استفاده از نهادها، از طریق شفافیت و باز بودن و دموکراسی. آن زمان است که نتیجه می‌دهد. بنابراین خصوصی‌سازی لازم است اما تا حدی و با سرعتی که کارایی، رقابت، حاکمیت شرکتی را در نظر داشته باشد.

تهرانی: متشکر. در حقیقت ما زمان اندکی داریم اما در اینجا می‌گویم بر اساس رسالت معاونت پژوهش‌های اقتصادی تحت مدیریت جناب آقای دکتر نوبخت، خوشبختانه این روزها فرصت برپایی سمینارهای مختلف و کارگاه‌ها را داشتیم. دیروز کنفرانس بسیار خوبی داشتیم و امروزه یکی دیگر. اینجا باید از سفیر لهستان بخاطر فراهم ساختن این فرصت تشکر کنم. اما هر بخش از صحبت پروفیسور پنجره جدیدی بر روی ما باز می‌کند که بر هر موضوع بیشتر بحث کنیم و این موضوعات واقعاً نیازمند زمان بیشتر برای بحث و بازگشایی دارد.

امیدوارم این نوع جلسات در آینده ادامه یابد با کمک دکتر نوبخت و سفیر لهستان و ما واقعاً زمان بیشتری برای بحث و تبادل دانش

و تجربیات پروفیسور کولودکو داشته باشیم. اگر سؤالی هست؟

- متشکرم بخاطر سخنرانی خوب، در حقیقت ما باید درباره تجربه لهستان بیشتر بدانیم. من چند نظر درباره خصوصی سازی در لهستان دارم. همانطور که گفتید مشارکت بخش خصوصی نتایج خوبی داشت. ما دو راه برای خصوصی سازی داریم: یکی انتقال شرکتهای دولتی به بخش خصوصی و دیگری ارتقاء اندازه اقتصاد است. بنابراین مایلیم نقش این دور را بیشتر بدانم. یعنی شما ممکن است انتقال را ثابت نگه دارید و مشارکت بخش خصوصی را بیشتر کنید. بنابراین بر اساس تجربیات شما، مشارکت به این صورت چگونه است یعنی انتقال شرکتهای به بخش خصوصی یا افزایش مشارکت از طریق ارزش افزوده بیشتر از طریق هدایت بخش خصوصی، قدرتهای به مردم و برنامه های کارآفرینی، و ما می خواهیم بدانیم رابطه بین برنامه توسعه ملی و نتایج خوب، یعنی آیا شما برنامه ریزی خاصی دارید یا برنامه جامع برای رسیدن به چنین نتایج خوبی و همچنین مشارکت ICT در اقتصاد و آیا برنامه خاصی برای قدرتهای به مردم و مشارکت آنها هست؟ متشکرم.

کولودکو:

فرایند خصوصی سازی لهستان خیلی متنوع بود و من فکر می کنم که این یکی از ویژگی های این روش بود. این فرایند یکسویه نبود. به

این صورت نبود که انجام دهید و سپس رها کنید. راه‌های مختلفی وجود داشت که ما پیش رفتیم و ما تکنیک‌های زیادی را معرفی کردیم. در حقیقت من فکر می‌کنم مشارکت ما در اقتصاد کنونی بسیار قابل توجه بود. اینجا اعتصاب و در اینجا خصوصی‌سازی وجود دارند. ما بیست و دو نوع اعتصاب داشتیم. همانطور که اسکیموها هیجده لغت برای برف دارند ما بیست و دو نوع اعتصاب داریم. چون ما نادانی کردیم و وقت و انرژی زیادی را در اعتصاب از دست دادیم و ما آزمایش‌های مختلفی را در خصوصی‌سازی انجام دادیم. این راه، آن راه، سریع، کند، بالا به پایین، برای همه کس، برای هیچ‌کس و غیره. بنابراین ساختاری بوجود آمد از طریق یاد گرفتن و انجام دادن. به شکلی که متأسفانه برخی از ما تبدیل به آزمایشگاه شدیم. آزمایش‌هایی که در کشور ما و جاهای دیگر انجام شد برخی نتیجه‌بخش بود و بعضی بدون نتیجه. ما ایده‌ای را داشتیم و آن را در پیکره اقتصاد لهستان آزمایش می‌کردیم و برخی از طرح‌ها مؤثر بود. برخی ضعیف‌تر. خصوصی‌سازی کاملاً آزاد قطعاً نتیجه‌بخش نیست. اگر خصوصی‌سازی عظیم داشته باشید نباید آن را کلاً به مردم بدهید. بله. بحث منطقی این است که مقداری از آن را به مردم بدهید چون مطابق ایدئولوژی صحیح مردم مالکان دارایی‌ها هستند. اما در 1995 من برنامه‌ای را اجرا کردم که توسط دولت قبل تهیه شده بود و خصوصی‌سازی عظیم نام داشت. اما عظیم به معنای عظیم در

دارایی‌ها نبود. فقط تا حد ده درصد از دارایی‌هایی که هنوز در نیمه دهه نود دولتی بودند، یعنی 500 شرکت در سبد فروش گذاشته شدند که بین پانزده صندوق سرمایه‌گذاری ملی تقسیم شدند و سپس کوپن‌ها منتشر شدند. کوپن‌ها رایگان بودند. من با توزیع رایگان مخالف بودم. بنابراین من در قانون اصلاحاتی ایجاد کردم و حداقل قیمت مشخص شد. قیمت خیلی جنبه نمادین داشت معادل هفت دلار یا پنج درصد حقوق ماهانه. یا حقوق یک روز کاری. شخص باید برای اوراق متعلق به او که مربوط به دارایی‌های این سبد می‌شد پول پرداخت می‌کرد و آنگاه با همین قیمت حداقل به مردم فروخته شد. اما هنوز چه تفاوتی بین قیمت حداقل و قیمت غیر حداقل وجود دارد. اگر شما به یک مجلس دعوت شوید، حتی در بین ثروتمندان من متوجه شده‌ام اگر شریک‌های رایگان را مجبور باشند بخرند مثلاً پانصد ریال بیشتر شریک‌ها باقی می‌ماند. پانصد ریال برای شریک‌ها قیمت حداقل است. اما بر رفتار مردم تأثیر می‌گذارد. کار ما خصوصی‌سازی عظیم بود زیرا اکثریت جمعیت هدف در این برنامه شرکت کردند. من می‌گویم که اینکار قبل از هر چیز سرمایه‌گذاری در منابع انسانی بود. مردم یاد گرفتند سهم چیست، اوراق بهادار چیست، بازار چیست، بازار بورس چیست، نرخ بازگشت چیست، تفاوت بین درآمد مستقیم و غیر مستقیم چیست، سود چیست و غیره.

بنابراین مردم اطلاعات بیشتری در مورد بازار سرمایه بدست

آوردند که در غیر این صورت غیر ممکن بود. ما مردم را تشویق و تقویت کردیم از طریق تغییر ذهن کارگران، رشوه دادن به آنها. لهستان تنها کشور جهان بود که مجموعه‌ای از اعتصابات داشت در حمایت از خصوصی‌سازی. بنابراین کارگران اعتصاب می‌کردند اما نه علیه خصوصی‌سازی. از ترس این که کار خود را از دست بدهند اگر مالکان جدید 25 درصد آنها را که نیروی مازاد بودند اخراج کنند که اغلب چنین وضعیتی در شرکت‌های دولتی وجود دارد. اعتصابات در حمایت از خصوصی‌سازی وجود داشت. چرا؟ چون دولت اقدامات تبعیض‌آمیز بر علیه دارایی‌های دولتی اجرا کرد که البته من دوست ندارم.

ما در آن زمان در حال مقابله با تورم بودیم و در مورد رشد حقوق در کارخانه‌های دولتی ما برنامه‌ای مخرب و بد اجرا کردیم. رشد حقوق‌ها محدود بود و این محدودیت کسری از تورم بود. مثلاً در مورد ایران تورم پانزده درصد است. در بخش دولتی - منظورم صنعت است نه بیمارستان و دانشگاه - می‌تواند سطح مزایا را تا 0/2 درصد تورم افزایش دهد. یعنی اگر تورم 15 درصد است، فیش حقوقی فقط می‌تواند سه درصد افزایش یابد.

بنابراین نسبت به حقوق واقعی کاهش چشمگیری وجود دارد. به این منظور که تقاضا محدود و تورم کاهش یابد. اما نتیجه چه شد؟ این کار فقط در بخش دولتی صورت گرفت زیرا تصور بر این بود که بخش

خصوصی مراقب حقوق خود هست. آنها مایل نیستند که از جیب خود پول زیادی پردازند. اگر زیاد پردازند یعنی این که پول دارند و اگر ثابت کند که پول زیاد دارد باید سهم مالیات بیشتری پردازد. سپس ما این قانون را معرفی کردیم که اگر شرکتی خصوصی شود مالیات بر حقوق دیگر به آن تعلق نمی‌گیرد. بنابراین کارگران در پیشگاه خدا دعا می‌کردند و بر علیه دولت اعتصاب می‌کردند تا به بخش خصوصی ملحق شوند و این قویتر از عوامل سیاسی برای خصوصی‌سازی بود. شما می‌توانید آن را در ایران اجرا کنید و ببینید چگونه عمل می‌کند. اگر اجازه دهید که شرکت‌های دولتی حقوق را تا بیست درصد تورم افزایش دهند به منظور مقابله با تورم و تحت کنترل درآوردن نرخ تورم، مگر این که شرکت خصوصی شود در فصل آینده می‌بینید کارگران اعتصاب می‌کنند و دولت را مجبور به خصوصی‌سازی می‌نمایند. آنها اعتقاد دارند اگر ما خصوصی باشیم ما به این صورت تنبیه نمی‌شویم - البته آنها خیلی ساده لوح هستند چون توسط دولت فریب خورده اند. - آنها خصوصی می‌شوند. حقوق آنها افزایش می‌یابد اما در فصل بعد ده یا پانزده یا 20 یا 25 درصد آنها اخراج می‌شوند. زیرا مدیریت جدید به کارگران، مهندسان و حسابدارانی با چنین صلاحیتی نیاز ندارند. چون قبلاً استخدام بیش از حد بوده است. من نمی‌دانم استخدام بیش از حد در بخش دولتی در ایران تا چه اندازه است و چه مقدار مربوط به قبل یا بعد از انقلاب

است. تا بتوان از شر استخدام بیش از حد در بخش دولتی خلاص شد. بنابراین باید مواظب بود هنگامی که ما درباره قدرت‌دهی به مردم در طولانی‌مدت صحبت می‌کنیم، ما اهمیت زیادی به خصوصی‌سازی دادیم که صرفاً خروج از ملی بودن یا انتقال دارایی‌ها نبود. بلکه صرفاً ایجاد فعالیت جدید خصوصی بود. از طریق آموزش، مقررات و همچنین توسعه نهادهای مختلف مالی و ما هنوز تعدادی از نهادهای مالی داریم که چندان قدرتمند نیستند اما ایده‌هایی دارند و پولی دارند که بتوانند از شروع فعالیت‌ها حمایت کنند. هنگامی که من در دوران دوم در دولت بودم سیستم دیگری معرفی کردم یا انگیزه دیگری که تأخیر مالیات نام داشت. این که در طول سال دوم فعالیت تجاری جدید اگر شخص ده نفر را که استخدام کند از مالیات شرکتی معاف می‌شود. چرا در طول سال اول نه؟ چون این کار فریب‌دهنده بود. آنها ثبت‌نام می‌کنند و تجارت را شروع می‌کنند بدون پرداخت مالیات و سپس آن را متوقف می‌کنند. اما اگر می‌خواهند از معافیت مالیات استفاده کنند باید حداقل دو یا سه سال فعالیت داشته باشند. اینکار برای بودجه دولت که با کمبود مواجه بود پرهزینه بود. چون ما نمی‌توانستیم درآمد را از طریق مالیات جایگزین جبران کنیم. اما در درازمدت فرصت‌های شغلی بیشتری به وجود می‌آورد و کارآفرینی بیشتر و غیره. ما اکنون از مزیت دیگری استفاده می‌کنیم که برای شما در ایران وجود ندارد. ما می‌توانیم از پول صندوق

اتحادیه اروپا استفاده کنیم که پول عموم مردم است ولی پول دولتی نیست. زیرا این پول فرادولتی است. هر چند در پایان پول خود ماست. چون ما به دولت مالیات دادیم و همه ملتهای اتحادیه اروپا به اتحادیه هزینه پرداخت کرده اند و سپس پول مطابق قوانین و مقررات سختی که وجود دارد برای پروژه های خاص من جمله کارآفرینی، آموزش مجدد نیروی کار و غیره پرداخت می شود. دولت خیلی فعال بود. سعی کرد تا نیروی کار را مجدداً آموزش داده و آرایش آنها را عوض کند. باید صادق بود و گفت که خصوصی سازی در درازمدت کارایی را افزایش می دهد. گاهی اوقات حتی بلافاصله، اما غلب تأثیر آنی این است که مدیر جدید از شر استخدام بیش از حد خود را خلاص می کند و اگر اقتصاد در حال رشد نباشد و همزمان مشاغل دیگری ایجاد نشود نرخ بیکاری به سرعت افزایش می یابد که خود مسئله ای مهم از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.

رفع بیکاری بسیار مشکل و پرهزینه است. تلاش ما همیشه در جهت مقابله با بیکاری و فقر بود.

از طریق حمایت از کارآفرینی، آنهم کارآفرینی خصوصی نه روش های احمقانه ای مثل مالیات نگرفتن بطور کامل یا دادن اعتبارات ارزان یا اعتبار با نرخ بهره منفی و غیره. اما هر چندگاه، این سیاستها هم اعمال شد. یعنی معافیت های مالی یا اعتبارات یارانه ای داده شد تا در تجارت توانایی های بیشتری ایجاد شود و بخشی از بخش خصوصی در

اروپاي شرقي - كه بيشتر در شوروي سابق است - مديون اين نوع خصوصي سازي است. نه تنها انتقال دارايي هاي قديم بلكه ايجاد دارايي هاي جديد. تجارتهاي خانوادگي، تجارت خرده پا و غيره. بستگي به کشور دارد كه چه نوعي انتخاب كند. در لهستان بيشتر صنايع فراورده هاي غذايي بود، صنعت گردشگري و غيره و من فكر مي كنم در كشوري مانند ايران، گردشگري آينده خوبي دارد و در اين صنعت نمي توان به دولت و به شرکتهاي بزرگ متكي بود.

اين كار براي تجارت خرده پا بهتر است. اما آيا مردم راضي هستند يا نه. در اينجا مي بينيد كه اين نمودار رضاييت مردم در كشورهاي پس از كمونيست است. لهستان اينجاست رضاييت زياد. روي هم رفته پنجاه و يك درصد. يعني بيشتر از نيمي از مردم ما راضي هستند. بدبين ترين مردم لاتوني و استوني هستند هر چند كه از ما بيشتر توسعه يافته اند. خوش بينانه ترين مردم اسلواكي هستند و مردم چك. در مورد اسلواكي واقعاً سخت است بفاهيم چرا نود درصد راضي هستند، بيشتر از لهستان. شايد نظرخواهي لهستان در روز نامناسي بوده است. مثلاً اگر از مردم بپرسيد آيا از زندگي راضي هستيد روز پس از پيروزي فوتبال در مقابل عربستان سعودي پاسخ مثبت است اما اگر باخته باشيد آنها از زندگي راضي نيستند. چرا كه آنها فكر مي كنند كه دارند به اين سؤال پاسخ مي دهند: امروز احساس شما درباره نتيجه مسابقه ديشب چيست؟ اما اكثريت مردم در بخش مركز

اروپاي شرقي راضي هستند از نتايج تحولات پس از کمونيسم در بازار و غيره. هر چند در بعضي جمهوري‌هاي پس از شوروي اکثريت مردم مي‌گويند که در قديم بهتر بود تحت رژيم کمونيسم. اما اگر از آنها بپرسيد آيا دولت داريد به زمان رژيم سابق بازگرديد مي‌گويند نه. پس تناقضي در پاسخ‌هاي آنها وجود دارد. اما من فکر مي‌کنم که اين پاسخ اين سؤال نباشد که چه موقع بهتر بود؟ در طول تاريخ خبرنگاران تلویزيون روسيه از مردم در خيابان مي‌پرسيدند اکنون زندگي در روسيه چگونه است؟ با آزادي، دموکراسي، عدم وجود کمونيسم، اقتصاد متکي بر بازار، تجارت خصوصي و غيره و آنها از دانشجويان جوان مي‌پرسيدند. آنها جواب مي‌دادند عالي است. ما مي‌توانيم سفر کنيم مي‌توانيم هر کاري که مي‌خواهيم انجام دهيم. ما مي‌توانيم فيلم‌هاي امريکايي تماشا کنيم. از يك نفر ديگر پرسيدند گفت برخي اوقات بهتر و بعضي اوقات بدتر است و سپس آنها از يك پير زن خيلي مسن پرسيدند: زندگي چگونه است؟ او گفت: خيلي بد.

- منظور شما از بد چيست؟ بهتر نمي‌شود؟

- خيلي بدتر است.

- بدتر از چه زماني؟

- بدتر از گذشته.

- منظورتان زمان يلستين است؟

- نه قبلاً.
- زمان گورباچف؟
- نه قبلاً.
- زمان برژنف بهتر بود؟
- نه حتي قبل از او.
- مادربزرگ، شما مي‌گويد كه زمان استالين بهتر بود؟
- البته.
- چه زماني.
- در سنت پترزبورگ، لنين گراد، اينجا در شهر در دهه 40 خيلي بهتر بود.
- مادربزرگ، از چه صحبت مي‌كنيد؟ آن زمان جنگ بود. مردم كشته مي‌شدند از سرما و گرسنگي. آنها آوراها بودند.
- ولي من آن موقع جوان بودم.
- خوب مي‌بينيد. او در آن زمان جوان بود و زندگي بهتر بود تو اكنون كه او جوان نيست زندگي بدتر است. بنابراین اگر به اين كشورهاي اروپاي شرقي و جمهوري‌هاي شوروي برويد و سؤالات خاصي پيسيد بايد دقت كنيد كه با چه نسلي داريد صحبت مي‌كنيد. چون اگر با كسي صحبت كنيد كه مي‌داند وضعيت سابق چگونه بود پاسخ متفاوت است. اما برخي اوقات پاسخ اين است كه ما جوان بوديم. اما اگر با نسل جديد صحبت كنيد. قطعاً اكثريت آنها راضي و

خوشحالند. از این فرصت که می‌توانند کارآفرین باشند، قادر باشند تا در آینده خود سرمایه‌گذاری کنند و همچنین در ابزارهای مناسبی همچون بازار سرمایه.

آنچه ما انجام داده‌ایم و به نظر من در مورد ایران هم خوب است در دهه 90، این است که ما آموزش سطح دوم را آزاد ساختیم. ما اکنون دوبرابر مراکز آموزشی یا دانشگاه داریم. هر چند سطح آموزش به اندازه لازم بالا نیست. بعضی از آنها حتی شایسته نام کالج یا دانشگاه نیستند. چون فقط مؤسسه آموزشی هستند و اساتید دانشگاه‌های خوب در شیف‌دوم یا سوم آنجا کار می‌کنند. اما در عین حال ما بالاترین بورس تحصیلی دانشگاهی را در اروپا داریم و تعداد زیادی دانشجو که در غیر اینصورت بیکار بوده یا مهاجرت می‌کردند. اکنون ترک کشور بسیار ساده است زیرا با 50 یورو شما می‌توانید به بریتانیا یا ایرلند بروید و بازار نیروی کار در آنجا کاملاً آزاد است. ما تعداد زیادی مؤسسه آموزش عالی داریم. دانشکده‌های تجارت، بانکداری، بازاریابی، فاینانس، بیمه، کامپیوتر، مخابرات، فن‌آوری اطلاعات، اینترنت و مدیریت تکنولوژی، بازرگانی و غیره، حسابداری. بنابراین ما به تعداد زیادی از مردم آموزش می‌دهیم از طریق تشویق و ساختن قانون و مقررات خاص.

برای تأسیس اینگونه دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و هنگامی که مردم به منظور مدیریت، بازاریابی، فاینانس غیره برای بخش خصوصی

آموزش می‌بینند خود بخش دیگری از این داستان موفقیت‌آمیز است. یعنی عرضه خوبی از افراد نسبتاً آماده و تحصیل‌کرده متخصص جوان وجود دارد در حالی که در غیر اینصورت ما با کمبود نیروی کار صلاحیت‌دار و ماهر مواجه می‌شدیم و این خبر خوبی برای کارآفرینی خصوصی به ویژه در تجارت خرد و متوسط است و بیشتر تجارت ما نیز خرد یا متوسط است. اما این خود داستان دیگری است زیرا شما ابزار مختلفی برای خصوصی‌سازی بکار می‌برید یعنی مؤسسه از پایین به بالا. تلاش جدیدی در بخش خصوصی و تکنیک کاملاً جدیدی در موضوع شروع فعالیت. در مورد شروع فعالیت یعنی انتقال دارایی‌ها، ما دیگر از تغییر طرز تفکر کارگران و رشوه دادن به آنها استفاده نکردیم بلکه به آنها انگیزه دادیم. برای کارگران و کارکنان یک کارخانه تا با خصوصی‌سازی همفکر باشند - زمانی که هنوز بحث مورد مشاجره‌ای بود - ما از طریق قانون به آنها انگیزه دادیم. به آنها یا ده درصد از دارایی‌ها را رایگان می‌دادیم و یا 20 درصد را با نصف قیمتی که قیمت اولیه عرضه عمومی بود. فرض اینکه یک کارخانه اتومبیل‌سازی باشد که ده هزار کارگر دارد. ارزش آن ده میلیون دلار است. ده درصد یعنی یک میلیون دلار از این شرکت صددرصد دولتی برای کارگران حفظ شد. البته این بحث وجود داشت که کدام کارگران؟ اگر کسی این خبر را بشنود و فردا استخدام شود چه؟ گفتیم کارگرانی که در اول ژانویه 2006 مشغول کار بوده‌اند. هر کس که در آن تاریخ مشغول

کار بوده مستحق دریافت ده درصد سهام رایگان یا 20 درصد سهام با نصف قیمت است.

بیشتر کارگران، مدیران و نیروهای فنی از خصوصی شدن کارخانه خود حمایت می‌کردند چون آنها حداقل برای زمانی احساس مالک بودن داشتند. وقتی که این امر با رشد سریع بازار سرمایه همزمان شد - و آن زمان بازار سرمایه رو به شکوفایی بود و هر شب شما در تلویزیون و روزنامه‌ها می‌دیدید که سهامی که سال گذشته مثلاً یکهزار ریال بود اکنون سه هزار ریال شده بود - آنها دیوانه خصوصی کردن کارخانه خود بودند. زیرا اعتقاد داشتند که بخاطر هیچ چیز صاحب پول می‌شوند. اینکار تا حدی مؤثر بود زیرا اصلاحات زیادی انجام شد و افراد زیادی ضرر کردند. بازار بورس از صفر به بیست رسید از دوهزار به 25 هزار و سپس تا 6000 پایین آمد. همانند بازار نزدیک در ایالات متحده که از 5000 به 1500 رسید و اکنون در حال بهتر شدن است. بنابراین بعدها مردم زیادی پول‌هایی را که قبلاً کسب کرده بودند از دست دادند و البته اعتماد خود را به فرایند خصوصی‌سازی نیز از دست دادند. اما تا آن زمان کار ما انجام شده بود و بیشتر این افراد اوراق خود را در زمان گرانی فروخته بودند فقط کسانی که که آنها را نگه داشتند متضرر شدند. اما اینکار در محیطی با مدیریت خوب و با نهادهای توسعه یافته در بازار سرمایه و بورس انجام شد و تحت مقررات و نظارت دولت و از

منظر، تجربه لهستان به مراتب بهتر از هر کشور دیگری در منطقه بود. ما هیچ نوع مجران شبیه آنچه در روسیه اتفاق افتاد نداشتیم یا آنچه در امریکا اتفاق افتاد. مجران در کشور ما امکان نداشت. با وجود همه ضعفها. چون مقررات و نظارت بسیار خوب بود و از این جنبه ما اشتباهات زیادی نداشتیم. متأسفانه اشتباهات زیادی بدست وزیر دارایی انجام شد. البته نه در زمان تصدی من بلکه زمان شخص دیگر.

تهرانی: متشکر - سؤال دیگری نیست؟

نویخت: اگر اجازه دهید مایلم تشکر کنم از پروفیسور بخاطر سخنرانی علمی ایشان. من مطمئن هستم نظرات ما مفید خواهد بود در وضعیت کنونی ایران و برنامه‌های خصوصی‌سازی. مطمئناً ما نظرات خود را برای مدیران ایرانی منتشر می‌کنیم. متشکر پروفیسور.

کولودکو: متشکر خیلی زیاد، خوشحالم از این که اینجا هستم و با شما ملاقات کردم و به گفته‌های شما گوش دادم. از سؤالات شما مشخص است که کشور شما آینده‌ای درخشان دارد، اما باید کار کنیم.